

روحانی: اقتضای وضع کنونی

ایجاد آرامش و ریل گذاری برای آینده است

* شایسته است همه مسئولان در تمامی قوا، در اظهارات خود نهایت مراقبت و دقت را به عمل آورند تا موجب اثرات منفی در جامعه نشود

* نباید بگذاریم موضوع مهمی مثل بودجه کشور درگیر مناقشات و مباحث بی ثمر شود و با همکاری و اجماع سازی پیام ثبات و رشد به اقتصاد بدهیم

* دولت تا روز آخر خدمت خود، حراست از معیشت مردم را وظیفه نخست خود می داند و تأمین کالاهای اساسی با نرخ ترجیحی، سیاست قطعی دولت تا پایان خواهد بود

* جامعه در انتظار بهره گیری از ثمرات مقاومت خود قرار دارد هر گونه سیاست زدگی در باره بودجه، به تو سعه کشور و حقوق مردم آسیب می زند

* اصلاحیه لایحه بودجه بر اساس شرایط و مقتضیات کنونی کشور و بار و یکرد همگرایی و همچنین با تکیه بر دیدگاه کارشناسان و متخصصان خبره کشور تهیه و تدوین شده است

* باید همه توجه کنیم که هر وقعه ای در تصویب بودجه کشور می تواند به کلیت اقتصاد و از آن مهمتر معیشت و زندگی مردم آسیب وارد کند

* طبق گزارش سازمان برنامه و بودجه، اصلاحات بودجه در منابع و مصارف با حفظ منطق و شاکله کلی لایحه بودجه انجام شده است

* تأمین کالاهای اساسی و ضروری مردم بارز ترجیحی و همچنین منابع لازم برای حوزه های توسعه ای کشور، در اصلاحیه بودجه مورد توجه قرار گرفته است



دریادار سیاری: رزمایش دریایی ایران و روسیه

در شمال اقیانوس هند برگزار می شود



* معاون هماهنگ کننده

ارتش: برگزاری رزمایش

دریایی مشترک با کشور

روسیه بیانگر اقتدار

دریایی نیروهای مسلح

ایران است

* این دومین رزمایش ایران

و روسیه در جنوب کشور

است که به منظور برقراری

امنیت در شمال اقیانوس

هند برگزار خواهد شد

* فرمانده نیروی زمینی ارتش از آزمایش موشک هوشمند ۳۰۰ کیلومتری این نیرو در یکی از مناطق کشور خبر داد

تولید انبوه واکسن کرونا

از خرداد ۱۴۰۰

* دکتر مسعود مردانی، عضو کمیته علمی ستاد مقابله با کرونا:

کاهش رعایت پروتکل های بهداشتی دو تا سه هفته آینده در

موارد مرگ و میر ناشی از کرونا نمود می یابد

* دکتر علیرضا فاطمی، متخصص عفونی: آمار و گزارشات یک ماه

اخیر درگیری سنین پایین تر و افراد فاقد بیماری را نشان می دهد

* سخنگوی ستاد ملی مقابله با کرونا: تا پایان سال یک میلیون

و ۳۰۰ هزار نفر واکسینه می شوند

* رئیس: ویروس کرونا ای انگلیسی بسیار مهاجم و سرکش

است و سرعت ابتلای آن هم بسیار بالاست

* تاکنون ۱ نفر در تهران، یک نفر در اهواز و یک نفر در آبیق قزوین

مبتلا به ویروس انگلیسی شناسایی شده اند

برگزیدگان

جشنواره بین المللی

شعر فجر معرفی

شدند

* سید عباس صالحی،

وزیر ارشاد: شعر در

دوره کرونا، روایت رنج

و سیع انسان است و

طنزهای کرونا بی در

دوران تنهایی های این

همه گیری، لبخند به لب

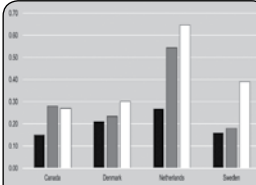
می آورد



ویژه جامه ضمیمه اطلاعات امروز



لحظیهای شهنشاهستانها
صدای پای موج
چهارم شوع کرونا
در استان ها



اقتضای
تأثیرگذاری
پوشش های حمایتی
بر باز نشستان



نظریهای الهیهه
پیشوای هدایت
به مناسبت شهادت
امام هادی علیه السلام



روابط پیچ لملل
آینده گفتگوهای
صلح افغانستان
در دولت بایند

بیانیه
فریادهای بی صدا
را بشنویم
فتح الله آملی
صفحه ۲

آگهی مناقصه عمومی (نوبت اول)

شهر داری بومهن در نظر دارد به استناد مجوز شورای اسلامی شهر بومهن، اجرای پروژه مشروحه جدول ذیل را از طریق مناقصه عمومی به اشخاص حقوقی واجد شرایط واگذار نماید.

ردیف	شماره مجوز	شرح پروژه	مبلغ برآورد اولیه با احتساب مالیات بر ارزش افزوده (ریال)	مبلغ سپرده شرکت در مناقصه عمومی (ریال)	مدت انجام کار	مبلغ اعتبار سال ۱۳۹۹ با احتساب مالیات بر ارزش افزوده (ریال)	گواهینامه صلاحیت پیمانکاری
۱	۱۷۸۹	رفع مشکل نهر کشاورزی روستای طاهراباد و گلخندان	۳,۷۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال	۱۸۵/۰۰۰/۰۰۰ ریال	۴ ماه	۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال	راه و باند
۲	۱۷۹۸	عملیات تعریض نهر شمالی بلوار امام خمینی(ره)	۱,۸۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال	۹۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال	۴ ماه	۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال	راه و باند
۳	۱۷۹۹	تکمیل احداث معبر کامیونداران	۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال	۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال	۶ ماه	۳۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال	راه و باند
۴	۱۹۲۷	ساماندهی دیوار اسلامی	۴/۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال	۲۰۵/۰۰۰/۰۰۰ ریال	۴ ماه	۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال	اینیه
۵	۶۴۹	تهیه و نصب نیمکت و سطل زباله جهت بلوار اصلی امام خمینی(ره)	۴/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال	۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال	۲ ماه	۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال	طبق مشخصات پیوستی

زمان، مهلت و محل دریافت اسناد مناقصه عمومی: از زمان چاپ نوبت دوم در ساعات اداری از روز دوشنبه مورخ ۱۳۹۹/۱۲/۰۴ به مدت ۱۰ روز کاری تا پایان وقت اداری روز شنبه مورخ ۱۳۹۹/۱۲/۱۶ به آدرس: بومهن- ابتدای بلوار امام خمینی(ره)- شهرداری بومهن- واحد امور قراردادها- شهرداری بومهن.

محل تحویل اسناد مناقصه عمومی: دبیرخانه شهرداری بومهن.

تا ریح و محل بازگشایی پاکت ها: روز یکشنبه مورخ ۱۳۹۹/۱۲/۱۷ ساعت ۱۵، شهرداری بومهن.

آگهی مناقصه

شرکت بهره برداری و تعمیرات سنا (نیروگاه گازی گلستان)

موضوع مناقصه: شرکت بهره برداری و تعمیرات سنا-نیروگاه گازی علی آباد (گلستان) در نظر دارد تعدادی از قراردادهای خود را از طریق مناقصه به پیمانکاران واجد شرایط واگذار نماید. این قراردادها شامل:

۱- تأمین نیروی انسانی ۲- بهداری و خانه بهداشت می باشد.

دریافت مدارک مناقصه: از متقاضیان دعوت می گردد جهت دریافت اسناد و دعوت نامه مناقصه از روز دوشنبه مورخ ۹۹/۱۱/۲۷ لغایت روز دوشنبه مورخ ۹۹/۱۲/۰۴ از طریق راههای ارتباطی که در پایان آگهی ذکر شده است با واحد منابع انسانی تماس گرفته و یا به آدرس مذکور مراجعه نمایند.

مهلت تحویل پاکت ها: آخرین مهلت ارائه پیشنهادها تا پایان وقت اداری روز دوشنبه مورخ ۹۹/۱۲/۱۱ به ترتیب پاکت الف (تضمین شرکت در مناقصه) پاکت ب (اسناد و مدارک شرکت با توضیحات مندرج در دعوت نامه) و پاکت ج (پیشنهاد قیمت) به صورت مجزا در مدت زمان تعیین شده خواهد بود.

تضمین شرکت در مناقصه: متقاضیان می توانند به دو طریق ضمانت شرکت در مناقصه را تهیه نمایند: الف - ۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال ضمانت نامه بانکی به نام مناقصه گزار ب - واریز مبلغ ۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال به حساب

قرض الحسنه بانک رسالت به شماره حساب ۱۰/۵۴۷۲۴۴۴/۱

تاریخ بازگشایی پاکت ها: در هفته منتهی به پایان مهلت ارسال پاکت ها خواهد بود.

آدرس و اطلاعات تماس: به آدرس علی آباد کیلومتر ۳ جاده علی آباد به آزادشهر بعد از شهرک صنعتی، نیروگاه گازی علی آباد و شماره تماس ۰۶-۱۷۳۴۴۹۱۳۴ داخلی ۲ امور منابع انسانی

و یا ایمیل roohparvar@golestanom.ir تماس حاصل نمایند.

توجه: تمامی اسناد و ضمانت نامه ها به نام شرکت بهره برداری و تعمیرات سنا اخذ و ارائه گردد.

آگهی مناقصه عمومی یک مرحله ای همراه با ارزیابی کیفی

شرکت توزیع نیروی برق استان تهران در نظر دارد نسبت به برگزاری مناقصات عمومی یک مرحله ای همراه با ارزیابی کیفی به شرح ذیل اقدام نماید .

شماره مناقصه	موضوع	میزان تضمین شرکت (ریال)	شماره در یافت اسناد سامانه	رتبه
۱۴۰۰/۲۷	نظارت بر اجرای پروژه های سرمایه ای (توسعه واحداث و بهینه سازی شبکه های توزیع در محدوده مناطق در محدوده حوزه یک - غرب تهران)	۱,۰۲۷,۰۰۰,۰۰۰	۲۰۹۹۰۹۰۱۸۱۰۰۰۱۲۶	
۱۴۰۰/۲۸	نظارت بر اجرای پروژه های سرمایه ای (توسعه واحداث و بهینه سازی شبکه های توزیع در محدوده مناطق در محدوده حوزه دو - شرق تهران)	۱,۲۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۲۰۹۹۰۹۰۱۸۱۰۰۰۱۲۷	
۱۴۰۰/۲۹	طراحی پروژه های (توسعه واحداث و بهینه سازی شبکه های توزیع و روشهای معیار نیرو رسانی، مسکن مهر) در محدوده مناطق بری حوزه شرق	۱,۷۱۹,۰۰۰,۰۰۰	۲۰۹۹۰۹۰۱۸۱۰۰۰۱۲۸	
۱۴۰۰/۳۰	طراحی پروژه های (توسعه واحداث و بهینه سازی شبکه های توزیع و روشهای معیار نیرو رسانی، مسکن مهر) در محدوده مناطق بری حوزه غرب	۱,۴۰۷,۰۰۰,۰۰۰	۲۰۹۹۰۹۰۱۸۱۰۰۰۱۲۹	
۱۴۰۰/۳۱	اجرای پروژه های بر روی رسانی، برداشت ورود اطلاعات شبکه های توزیع برق در محدوده مناطق تابعه	۱,۳۲۰,۰۰۰,۰۰۰	۲۰۹۹۰۹۰۱۸۱۰۰۰۱۳۰	

لذا شرکت های که دارای تجربه و سابقه کاری می باشند دعوت به عمل می آید. از روز دوشنبه مورخ ۹۹/۱۱/۲۷ لغایت پایان وقت اداری روز یکشنبه مورخ ۹۹/۱۲/۰۳ جهت دریافت اسناد به شرح ذیل و از طریق سامانه تدارکات الکترونیکی دولت (ستاد) اقدام نمایند. در یافت مدارک: کلیه مراحل بر گزاری مناقصه از دریافت و تحویل اسناد مناقصه، ارائه پیشنهاد مناقصه گران و بازگشایی پاکت ها از طریق درگاه سامانه تدارکات الکترونیکی دولت (ستاد) به آدرس WWW.SETADIRANIR انجام خواهد شد. لازم است مناقصه گران در صورت عدم عضویت قبلی مراحل ثبت نام در یافت مذکور و دریافت گواهی امضای الکترونیکی را جهت شرکت در مناقصه محقق سازند. جهت انجام مراحل عضویت در سامانه با شماره تلفن ۰۲۱-۴۱۹۴۴ تماس حاصل نمایند. تاریخ تحویل (بوند) اسناد مناقصه گران اسناد مناقصه را حداکثر تا ساعت ۱۰ صبح روز یکشنبه مورخ ۹۹/۱۲/۱۷ در سامانه ستاد بارگزاری و بصورت فیزیکی نیز به دبیرخانه مرکزی شرکت توزیع نیروی برق استان تهران به نشانی تهران - میدان شهید - خیابان ۱۷ بهروز شمالی - جنب مرکز تجویل نمایند. تلفن های تماس: ۰۲۱-۳۳۳۸۵۹۱۱ و ۳۳۳۸۵۹۱۲ و شماره ۰۲۱-۳۳۳۸۵۹۱۳ روز یکشنبه مورخ ۹۹/۱۲/۱۷ در سامانه ستاد. به پیشنهادهای فاقد سپرده، مشروط، مخدوش، مشروط، فاقد سپرده و هر گونه تبعات ناشی از عدم رعایت مقررات فوق، متوجه هزینه درج آگهی به عهده شرکت توزیع نیروی برق استان تهران می باشد. سایر اطلاعات و جزئیات مربوطه در سامانه ستاد مناقصات سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور به نشانی: HTTP://TENDERS.MPORG.IR/HTTP://IETS.MPORG.IR/ و پایگاه اطلاع رسانی شرکت توانیر به نشانی: HTTP://TENDERTAVANIR.ORG.IR در دسترس می باشد.

شرکت توزیع نیروی برق استان تهران

آگهی مناقصه عمومی دوم مرحله ای همراه با ارزیابی کیفی (نوبت اول) مناقصه شماره ۹۷۵۰۴۱-WSS نوبت دوم

شرکت نفت و گاز پارس در نظر دارد خرید ۳ قلم لوله (PIPE) مورد نیاز خود را با برگزاری مناقصه عمومی دو مرحله ای طبق شرایط زیر از طریق یک شرکت واجد صلاحیت تأمین نماید.

شرایط و مدارک لازم جهت دریافت اسناد ارزیابی کیفی: الف) داشتن تجربه کافی و مرتبط با موضوع کار ب) اساسنامه، اظهارنامه ثبت شرکت و آخرین آگهی تغییرات (مندرج در روزنامه رسمی) ج) ارائه کد اقتصادی، شناسه ملی

از کلیه اشخاص حقوقی واجد شرایط دعوت می گردد بلافاصله پس از چاپ آگهی اول و حداکثر ۲ (دو) روز پس از انتشار آگهی نوبت دوم تا پایان ساعات اداری، از طریق سامانه تدارکات الکترونیکی دولت (ستاد) به نشانی اینترنتی WWW.SETADIRANIR قسمت سامانه مناقصات مراجعه نموده و پس از اخذ کد کاربری و رمز عبور نسبت به دریافت اسناد اقدام نمایند.

لازم است مناقصه گران در صورت عدم عضویت قبلی، مراحل ثبت نام در سایت مذکور و دریافت گواهی امضای الکترونیکی را جهت شرکت در مناقصه محقق سازند. کلیه مراحل برگزاری فراخوان ارزیابی کیفی از طریق درگاه سامانه تدارکات الکترونیکی دولت انجام خواهد شد.

اطلاعات و اسناد مناقصه عمومی پس از برگزاری فرآیند ارزیابی کیفی و ارسال دعوت نامه از طریق سامانه ستاد به مناقصه گران ارسال خواهد شد.

شناسه آگهی: ۱۰۹۲۳۵۲

محل، زمان و مهلت تحویل پیشنهاد (اتمام آگهی): سامانه ستاد

نوع و تضمین شرکت در مناقصه: واریز نقدی به مبلغ ۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال به حساب شماره ۱۰۰۴۴۲۹۶۸۸۸ به نام سازمان مدیریت حمل و نقل بار و مسافر شهرداری اردبیل نزد بانک شعبه اردبیل یا ارائه ضمانت نامه بانکی به همان میزان (ضمانت نامه بایستی دارای حداقل ۳ ماه اعتبار از تاریخ تحویل اسناد و قابل تمدید برای سه ماه دیگر باشد)

به پیشنهادهای مبهم، مخدوش، مشروط، فاقد سپرده و معایر با قالب مشخصات فنی و روش اجرایی ارائه شده، ترتیب اثر داده نخواهد شد.

کلیه اسناد و مدارک به همراه آگهی مناقصه حاضر می باشد به مهر و امضای صاحبان امضای افراد تعهدآور شرکت رسیده به صورت مجلد به همراه فایل الکترونیکی اسناد مذکور تهیه و در پاکت های مهر و موم شده به سازمان ارائه گردد.

مهز بنه انتشار آگهی به عهده برنده مناقصه می باشد.

زمان بازگشایی پاکت ها: روز پس از اتمام مهلت فروش اسناد.

مهز بنه خرید اسناد: مبلغ ۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال از طریق سامانه ستاد.

آگهی مناقصه

نام و نشانی دستگاه مناقصه گزار: شیراز چهارراه ادبیات بلوار چهل مقام شرکت شرک روغن نباتی شیراز

تلفن ۰۷۱۳۲۲۵۸۲۵۴

موضوع مناقصه: اجرای عملیات خاکی فاز یک محل احداث کارخانه جدید روغن نباتی شیراز

محل اجرای پروژه: منطقه ویژه اقتصادی شیراز

مدت پیمان: ۱۵۰ روز کاری

تاریخ، مهلت، مبلغ و محل دریافت اسناد ارزیابی کیفی: واجدین شرایط می توانند ضمن واریز مبلغ پنج میلیون (۵۰۰۰۰۰۰۰) ریال به حساب شماره ۶۶۹۰۷۸۸ بانک تجارت شعبه قائم مقام فراهای تهران با کد شعبه ۲۲۰ به نام شرکت شرک روغن نباتی شیراز در ساعات های اداری از تاریخ ۱۳۹۹/۱۲/۰۹ لغایت ۱۳۹۹/۱۲/۰۹ نسبت به خرید و دریافت اسناد از شرکت روغن نباتی شیراز اقدام نمایند.

اسناد و مدارک مناقصه فقط به نماینده مناقصه گزار یا ایه معرفی نامه معتبر شرکت، با مهر و امضاء مجاز و باقید موضوع مناقصه و فیش واریزی تحویل خواهد شد.

تاریخ، مهلت و محل تحویل اسناد مناقصه: تا ساعت ۱۱ مورخ ۱۳۹۹/۱۲/۰۴ اسناد مناقصه را تکمیل و در پاکت لاکو مهر شده به نشانی مناقصه گزار تحویل و رسید دریافت نمایند.

برآورد اولیه: مبلغ ۵۵۰۰۰۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال به اساس فهرست بهای اینیه سال ۱۳۹۹

میزان تضمین شرکت در مناقصه: مبلغ ۲۷۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال به صورت ضمانت نامه بانکی یا چک بانکی به نام شرکت شرک روغن نباتی شیراز است.

سایر اطلاعات و جزئیات در اسناد مناقصه درج گردیده است.

هز بنه چاپ آگهی به عهده برنده مناقصه است.

سازمان مدیریت حمل و نقل بار و مسافر شهرداری اردبیل

آگهی مناقصه عمومی «

سازمان مدیریت حمل و نقل بار و مسافر شهرداری اردبیل با اخذ مجوز از هیئت مدیره سازمان، در نظر دارد به منظور پیاده سازی سامانه هوشمند بلیت الکترونیک و مدیریت ناوگان اتوبوسرانی و تاکسیرانی، مناقصه ای با عنوان «مشارکت در سرمایه گذاری، پیاده سازی، بهره برداری، انتقال و پشتیبانی (B.O.T) سامانه هوشمند بلیت الکترونیک، مکان بایی و مدیریت ناوگان اتوبوسرانی و تاکسیرانی اردبیل» را برگزار نماید. لذا کلیه شرکت های دارای تخصص و تجربه در این زمینه، دعوت می شود در فراخوان فوق الذکر شرکت کرده و جهت کسب اطلاعات بیشتر با شمارهای: ۰۳۳۸۱۱۹۱۲-۰۳۳۸۱۴۲۵۷-۰۳۳۸۱۰۰۵۵ درونویس ۰۴۵- تماس حاصل فرمایند.

موضوع مناقصه: «مشارکت در سرمایه گذاری، پیاده سازی، بهره برداری، انتقال و پشتیبانی (B.O.T) سامانه هوشمند بلیت الکترونیک، مکان بایی و مدیریت ناوگان اتوبوسرانی و تاکسیرانی اردبیل»

نوع مناقصه: مناقصه عمومی دو مرحله ای

زمان و مکان فروش اسناد: از تاریخ انتشار آخرین آگهی در روزنامه های رسمی، هر روز در وقت اداری به مدت ۱۰ روز

نشانی محل دریافت اسناد: سامانه ستاد به نشانی www.setadiran.ir

سازمان مدیریت حمل و نقل بار و مسافر شهرداری اردبیل

آگهی مناقصه عمومی «

اروپا فروپاشی یا تجدید ساختار

نونسئده:دیل لکاول | **بر گردان و اقتباس:دکتر سید حسن صدوق** | **۱۸**

مسأله این است که «پس چه چیزی از این دوران باقی می‌ماند؟»
آرتور سالتر در اثر خود با عنوان «ایالات متحده اروپا» در سال ۱۹۳۱ می‌گوید: ساختار اروپا باید از اقدام آلمان که در سده ۱۹ موجب اتحاد سیاسی آن شد، الهام بگیرد.
این اقدام، عبارت از استقرار یک بازار مشترک با عنوان زولوراین» بود.

اشکال جدید خیال‌پردازی در مدرنگرایی سالهای ۱۹۳۰
سازماندهی جهان به سود اروپای ملتها تمام نشد و ناکام ماند؛ همه اذهان برای در انداختن طرحی برای سواره زمین به کار افتاده بود. در دهه ۱۹۳۰، روایت‌های جدیدی از اتوپیا یا خیال‌پردازی غربی به نمایش درآمد: اتحاد شوروی، ترجمان درکی از سوسیالیسم بود و ایالات متحده هم برنامه پیمان جدید یا نیو دیل» را به اجرا درآورد. در همین زمان، اروپا دورنمای را که در سده نوزدهم از ملتهای دموکراتیک در آینده ترسیم می‌کرد، بطور مقطعی به بونه فراموشی سپرد.

تبلیغات اتحاد شوروی در این استوار بود که بخش قابل توجهی از جمعیت‌های اروپای غربی را قانع کند که بهشت گمشده آنان در اتحاد شوروی در دسترس است. بر خلاف آن، درک و روایت آمریکایی از انقلاب صنعتی اول می‌نوانست به رفاهی منجر شود که متضمن پاسخگویی به نیازهای غذایی، پوشاک و اسکان مناسب به دور از افراط و تفریط باشد. این تصور که می‌توان برای همه، دسترسی به مصرف یی‌حد و حصر در چارچوب نگاه سرمایه‌داری یا انحطاط گرایانه مثل اتوپمیل فراهم کرد، نه مفید بود و نه ممکن؛ نتیجه این شد که توده‌های کارگری، به زمین‌های کشاورزی بی‌دردسری که احزاب کمونیستی در اختیار آنها می‌گذاشتند، پسند می‌کردند امایه رفاه مطلوبی که تعدادی از کارگران در آمریکا از آن بهره‌مند بودند، می‌انیدیشدند.

برنامه پیمان جدید (نیو دیل) که توسط فرانکلین روزولت به محض رسیدن به قدرت در سال ۱۹۳۳ طراحی و ارائه شد، از امکاناتی بهره می‌جست که حاصل انقلاب صنعتی بود. این نظام نیمه اجتماعی (بایدی) که تطفه آن در آمریکا بسته شد، اجازه می‌داد مصیبت ناشی از پیمابری را پیش‌بینی و کمک‌های لازم برای مقابله با بیکاری را تأمین کنند. فعالیت‌های زیادی برای مرمت فضاهایی که در مراحل آغازین مدرنگرایی، از بین رفته بود، آغاز شد. اکنون گروه‌های پیمان جدید (نیو دیل) مجاب شده بودند که عینیت بخشیدن به رویای قدیمی، یعنی جامعه پرنز و نعمت، میسر است. شکست ایالات متحده در جنگ علیه کوبا موقعیتی را پدید آورد که اسپانیا در سال ۱۸۹۸ شاهد تحرکاتی شبیه آن بود، در حرکت‌هایی که از آن دوره به زایش مجدد تعبیر شد. دیگر کشورها تجربه‌های همسانی از میان دو جنگ از سر گذرانده‌ند.

در فرانسه، سالهای ۱۹۳۰ سالهای تشدید شو و پریهاو و در عین حال دوره اندیشه‌موزی بود. نسل جدید به بازاندیشی می‌پرداخت.

گروهی از دانش‌آموختگان پلیتکنیک، چیزی را که افراط فکر می‌نماد، ترتیب داد تا پایه‌های اقتصاد و شکستن قفل‌هایی بود که مانع توسعه شده بود، هرچند این نیز به نوبه خود مستلزم بازتعریف نوعی سیاست فرهنگی و یکا فرانسوی بود. بریتانیایی کبیر به همراه ایالات متحده و کانادا، به اقل سنت مستحکم جمعیتی و اقتصاد لیبرالی روی آوردند. آنچه‌ای این ایده در خود می‌پوراند، متحد کردن نیروها و قدرت‌های پراکنده در این سو و آن سوی ائتلاتیک شمالی بود.

<div> <div><div> </div></div> <div>نیوینس: </div> <div> <div><div> </div></div> <div>United States of Europe۶1 Zollverein۶2 </div> <div>۶۲ نامی که درآرتوسوهای به برنامه سیاسی روزولت برای خروج از بحران در سالهای ۱۹۳۳-۱۹۳۸ دادند. این برنامه برای حمایت از طبقات فقیر و برنامه اصلاحی جدید در حوزه‌های مالی در راستای تحریک اقتصاد به اجرا درآمد.</div> </div> </div>
Alfred - Savvy۶4: جمعیت شانس فرانسوی۱۹۹۰-۱۸۹۸)

در بحبوحه ناکارآمدی سیاسی در کابل و تداوم جنگ، مذاکرات صلح بین نمایندگان دولت افغانستان و طالبان در دوحه قطر پس از بیش از سه‌ ماه تاخیر روز ۱۲ سپتامبر آغاز شد. از آن زمان، گفتگوها کند پیش رفته و جنگ در سبقت رفته است. بخش‌های افغانستان در گذشته این مذاکرات سه‌ ماه طول کشید تا به توافق صرفا سه صفحه‌ای در مورد فرایند گفتگوها دست یابد و موضوعات اصلی با وقفه دوهفته‌ای مواجه شد.

راهبردی روابط خارجی،بوب ساسیت گروه بین المللی بحران در یادداشتی نوشت: با توجه به حرکت لاک‌پشتی دولت ترامپ، رویکرد دولت بایدن در این فرایند صلح مشخص نیست، خشونت طالبان در حال افزایش است و دولت افغانستان هم با چالش‌های چندجانبه‌ی سیاسی و امنیتی دست و پنجه نرم می‌کند. هنوز چشم انداز مذاکرات معلوم نیست، اما این فرایند صلح همچنان بهترین شانس افغانستان برای دستیابی به راه حل سیاسی و تضمین آینده صلح‌آمیز به شمار می‌رود. علاوه بر این، واشنگتن نیز همچنان محور این تلاش‌ها خواهد بود، به طوری که دستیابی به این مرحله شکننده نیز بدون فشار و اهرم‌های مداوم آمریکا ممکن نبودیا دسترس ۱۷ نوامبر دونالد ترامپ برای کاهش نیروهای آمریکا در افغانستان از ۴۵۰۰ به ۲۵۰۰ نفر، موقعیت بایدن پیچیده‌تر شده است. طالبان احتمالا این اقدام ترامپ را تأیید بازگشت این گروه به قدرت قائلان کرده‌اند، در حالی که دولت افغانستان بزرگ‌ترین مزیت خود را از دست داد و چیزی از مذاکرات عایدش نمی‌شود. این کاهش نیرو به ۲۵۰۰ نفر، توازن مذاکرات را تغییر داد و با این حال، تمهید ماموریت ناتو-آمریکا نیز به همان میزان فرایند صلح را تحریک خواهد کرد، به طوری که طالبان را به جنگ تمام عیار سوق خواهد داد و کابل را به تلاش برای حفظ وضع موجود وادار خواهد کرد.

شاخص‌های مسیر سیاسی دولت بایدن

جوابیدن دارای سابقه درینه‌ای است که مسیر سیاسی احتمالی وی را ترسیم می‌کند، اما گفته می‌شود که بایدن به عنوان رئیس‌جمهور، نقش جدیدی را ایفا می‌کند و لزوماً به دیدگاه‌های خود در دوره معاونت رئیس‌جمهوری با ستائوری تکیه نخواهد کرد. وی همواره از حضور نظامی در افغانستان دفاع کرده، به مقابل به ترویرسم متمرکز شده و اخیراً اظهار کرده است که سیاست آمریکا در این منطقه

نباید به سرنوشت دولت با مردم افغانستان گره بخورد. به این حال، حتی تمایل به حفظ نیروی کوچک ضد-ترویرسم (چند هزار نیرو به پیشنهاد بایدن) سوالات دشواری را پیش می‌کشد.اگر این دیدگاه اعلامی به سیاست آینده تبدیل شود، مداوم به مراکز استان‌ها) را نقض کرده است. طی هفته‌های اخیر، طالبان ادامه خواهد یافت و چطور

آینده گفتگوهای صلح افغانستان در دولت بایدن



می‌توان آن را با فرایند صلح و تهدید واشنگتن برای کاهش نیرو در توافق ۲۹ فوریه ۲۰۲۰ با طالبان وفق داد. تاکید بیشتر بر ثبات منطقه‌ای یکی از تفاوت‌های بایدن با دولت ترامپ است. انتظار می‌رود که دولت بایدن به رهبری آمریکا برای دستیابی به راه حل سیاسی را مورد تأیید قرار داده و از آن زمان برای مشارکت در این فرایند اکر داشته است. مقامات افغان سال ۲۰۱۸ مذاکره دوجانبه آمریکا با طالبان بدون حضور دولت افغانستان را خجاستی توصیف کرده که مشروعیات قانونی کابل را زیر سوال می‌برد.جامعه مدنی افغان نیز در این تگرانی اشراف روی و مقامات ارشد دولتی سهمیم هستند که فرایند صلح به رهبری آمریکا برتری دولت افغانستان را از بین برده و موجودیت آن را به مخاطره انداخته است، و در آخر اینکه، طالبان باید با دوراندیشی به دولت جدید آمریکا نزدیک شود. بسیاری از مقامات دولت جدید احتمالاً به توافق نیز ترامپ با این گروه شورش‌ساز مشکوک خواهند بود و لزوماً مثل ترامپ به توافق با طالبان مشتاق نخواهند بود. اگر طالبان به حفظ توافق دوحه و خروج بدون تأخیر نیروهای آمریکا امیدوار است، باید با اقدامات معتبر و ملموس به آمریکا نشان دهد

تا جایی که توافق با آمریکا را به خطر نیندازد، فعال نگه داشته و آستانه تحمل آمریکا را محک بزند. تا ماه اکتبر، پنج‌هزار طالبان با حملات وسیع حومه مرکز استان هلمند را تهدید کرده و یکی از اعلامی به سیاست آینده تبدیل شود، مداوم به مراکز استان‌ها) را نقض کرده است. طی هفته‌های اخیر، طالبان همین رفتار را در اطراف

روابط بین‌الملل

که تعهدات ضدترویرستی خود را جدی گرفته است. همچنین، اگر طالبان به دنبال راه حل واقعی برای جنگ افغانستان است، این گروه باید آمادگی خود برای صلح و آشتی واقعی (و گذار تدریجی به محدودیت‌های اصلی (عدم حمله مداوم به مراکز استان‌ها) را نقض کرده است. طی هفته‌های اخیر، طالبان همین رفتار را در اطراف

می‌کند و سپس سیاستی را به رئیس‌جمهور پیشنهاد می‌دهند.»ای-ام‌اسه داد: «بنابراین خیلی نباید انتظار داشت سیاستی که بایدن در ارتباط با افغانستان در پیش می‌گیرد، تفاوت جدی با سیاست سابق داشته باشد. درواقع راهبرد واشنگتن در این خصوص ثابت، اما تاکتیکی بایان متفاوت از ترامپ خواهد بود.»این کارشناس درباره

آینده گفتگوهای صلح افغانستان در دولت بایدن



قندهار نیز تکرار کرده و تعدادی از مراکز راهبردی محلی را هدف قرار داده است.

۲۹ فوریه ۲۰۲۰ با طالبان وفق داد. تاکید بیشتر بر ثبات منطقه‌ای یکی از تفاوت‌های بایدن با دولت ترامپ است. انتظار می‌رود که دولت بایدن به رهبری آمریکا برای دستیابی به راه حل سیاسی را مورد تأیید قرار داده و از آن زمان برای مشارکت در این فرایند اکر داشته است. مقامات افغان سال ۲۰۱۸ مذاکره دوجانبه آمریکا با طالبان بدون حضور دولت افغانستان را خجاستی توصیف کرده که مشروعیات قانونی کابل را زیر سوال می‌برد.جامعه مدنی افغان نیز در این تگرانی اشراف روی و مقامات ارشد دولتی سهمیم هستند که فرایند صلح به رهبری آمریکا برتری دولت افغانستان را از بین برده و موجودیت آن را به مخاطره انداخته است، و در آخر اینکه، طالبان باید با دوراندیشی به دولت جدید آمریکا نزدیک شود. بسیاری از مقامات دولت جدید احتمالاً به توافق نیز ترامپ با این گروه شورش‌ساز مشکوک خواهند بود و لزوماً مثل ترامپ به توافق با طالبان مشتاق نخواهند بود. اگر طالبان به حفظ توافق دوحه و خروج بدون تأخیر نیروهای آمریکا امیدوار است، باید با اقدامات معتبر و ملموس به آمریکا نشان دهد

بایدن با افغانستان یک کارشناس مسائل شبه‌قاره درباره سیاست احتمالی جو بایدن در قبال افغانستان و صلح با طالبان گفت: «خیلی نباید انتظار داشت که دولت بایدن در ارتباط با سیاستی که جو بایدن در ارتباط با افغانستان از پیش می‌گیرد، تفاوت جدی با سیاست‌های آمریکا داشته باشد. در واقع راهبرد واشنگتن در این خصوص ثابت، اما تاکتیکی بایان متفاوت از ترامپ خواهد بود.»این کارشناس درباره امرای افغانستان در قبال طالبان گفت: «احتمالاً تیم بایدن، طالبان را به‌عنوان یک شریک قدرت می‌پذیرد، نه تصاحب کامل قدرت؛ زیرا اکنون تریدهای وجود دارد بنی بر اینکه ممکن است بین طالبان و آمریکا پشت پرده توافق شده باشد تا وقتی طالبان به قدرت رسیدند، نیروهای رادیکال اسلامی محلی را که در عراق و سوریه جنگیده‌اند و تجربه دارند در افغانستان علیه روسیه، چین و ایران بسیج کنند.

نیروهای مانند حزب حرار در ازبکستان، نهفت چنین‌ها، نهفت اسلامی ازبکستان و تاجیکستان و نهفت اسلامی ترکستان شرقی که دولت جدید ایالت سین‌کیانگ است، چین است.»املازی در این‌ها زیرمجموعه‌های داعش در منطقه آسیای مرکزی و افغانستان محسوب می‌شوند؛ لذا این تردید وجود دارد که توافق شده که طالبان فضا را برای این گروه‌ها باز کند تا علیه منافع ایران، چین و روسیه عمل کنند.»ای معتقد است آمریکا که ریاست‌جمهور تنها یکی از تأملات سیاسی شریک قدرت شونده و سازوکارهای دموکراتیک مانند انتخابات را بپذیرند و در آن مشارکت کنند؛ اما تا به امروز این توافق نتیجه مشخصی در پی نداشته است.»

داشت و فرصت کامل را برای قدرت در اختیار آن‌ها نمی‌گذارد. وی بر این باور است که آمریکای بایدن داشت سیاستی که بایدن با چین و روسیه طوری رفتار کند که با هم متحد نشوند یا در مقابل دیدگاه آمریکا دیدگاه دیگری شکل نگیرد. رئیس‌جمهور دموکرات آمریکا نمی‌خواهد جنگ سرد جدیدی بین آمریکا و این کشور آغاز شود. به همین دلیل باقی گروه‌های قومی مانند تاجیک‌ها، ازبک‌ها و هزاره‌ها نیز نقش مهمی‌تر را در عرصه قدرت و علیرغم انتظار و خواست طالبان ایفا خواهد کرد.کارشناس مسائل شبه قاره ادامه داد: «بنابراین در این بخش، تاکتیکی که بایدن در پیش خواهد گرفت متفاوت از ترامپ است، ولی استراتژی کلی‌شان که باقی ماندن در افغانستان است، تغییر نخواهد کرد و لااقل یکی دو پایگاه را در این کشور حفظ خواهد کرد.»املازی تأکید کرد: «همچنین بایدن تلاش می‌کند بین سه جریان اصلی افغانستان شامل جریان عبدالله عبدالله، جریان اشرف غنی و جریان طالبان توزیع عادلانه قدرت صورت بگیرد و اگر این اتفاق بیفتد در افغانستان حکومتی بر سر کار می‌آید که در آن همه گروه‌ها سهمی از قدرت دارند.»ای درباره نقش پاکستان نیز گفت: «در عین حال پاکستان نیز که در پشت پرده تحرکات طالبان را تحت نظر دارد، آن‌ها را ترغیب می‌کند که در قدرت شریک شوند.»املازی

درباره سرنوشت زلمی خلیل‌زاد، مذاکره‌کننده آمریکا با هیئت طالبان در دولت بایدن نیز توضیح داد: «این احتمال که بایدن، زلمی خلیل‌زاد را موظف به دلیل روابط وی با طالبان در این سمت حفظ کند و وجود دارد، ولی به‌رحال در بلند مدت بایدن تیم خود را سر کار خواهد آورد که این تیم، تاکتیک و نگاهشان متفاوت خواهد بود و عیناً مانند ترامپ عمل نخواهند کرد.»ای افزود: «در همین حال باید با داشت که خلیل‌زاد در دوره ترامپ نیز آنچنان که انتظار می‌رفت در این زمینه موفقیت کسب کرد و اشراف غنی، رئیس‌جمهور افغانستان نسبت به توافق صورت گرفته با طالبان نارضایتی‌هایی داشت.»به گفته مالزی، «در توافقی که به هیئتی به نمایندگی خلیل زاد با طالبان داشت، وی طالبان را قانع کرد که از طریق نظامی نمی‌توانند کابل را فتح و امارت اسلامی برپا کنند. توصیه‌نماینده آمریکا در امور افغانستان به طالبان این بود که اگر از طریق سیاسی شریک قدرت شونده و سازوکارهای دموکراتیک مانند انتخابات را بپذیرند و در آن مشارکت کنند؛ اما تا به امروز این توافق نتیجه مشخصی در پی نداشته است.»

صحنه از جنگ در چارچوب «اتحاد جمهوری‌های عربی» میان «مصر» و «سوریه» و «لبنی» مطرح بود. من در دیدارهای سران سه کشور حتی وقتی فقط سه رئیس حضور داشتند، بودم. چون «معره اقدافی» علاقه داشت من در این نشست‌ها مشارکت داشته باشم، حتی دو هفته‌ای که روسای دیگر از معاونان خود می‌خواستند سالن جلسه را ترک کنند یا مشارکت نداشته باشند. در یکی از نشست‌های شورای روسای اتحاد، ما طرحی برای آزادی اراضی اشغالی ۱۹۶۷ را حتی از اراضی اشغالی سال ۱۹۴۸ «فلسطین» ارائه کردیم. این طرح پیشنهاد می‌کرد جبهه «سینا» برای سه مهله که مذاکرات بخش جدید نیروهای دانشمند شروع و سپس حمله اصلی از سمت «سوریه» و «اردن» انجام و معرکه در اراضی اشغالی ۱۹۴۸ «فلسطین» متمرکز و از دریا نیز استفاده شود. «سادات» در واکنش به این طرح گفت: ای «معره» و «عبدالسلام»، ما داریم که شما خیلی جسور هستید و انقلاب را خوب می‌شناسید، اما طرحی که از آن صحبت می‌کنیم، توسط آکادمی نظامی «ناصر» طراحی شده است.

آگهی دعوت به مجمع عمومی عادی به طور فوق العاده شرکت بین المللی تطوط لوله پارس (سهامی خاص) در حال تصفیه دعوت به عمل آید تا در جلسه مجمع عمومی عادی به طور فوق العاده شرکت که با دستور جلسه یی ساعت ۱۰ روز شنبه مورخ ۹۹/۱۲/۱۶ در تهران- خیابان ولی عصر-پلازرا نیاپیش-روبه روی جام-خیابان طاهری-پلاک ۸۱ شرکت سرمایه گذاری صنعت نفت تشکیل می گردد، حضور به هم رسانند. دستور جلسه:

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه

در خیمه قذافی

مترجم:حسین جابری انصاری
روایت دوستان سر هفت از رازهای دور او
گفتگوهای تفصیلی «فشان شریل» با پنج سیاستمدار معاصر لیبیایی

نه، استفاده از سلاح اتمی، امر ساده ای نیست. اینجا لازم می‌دانم بگویم موفق شدیم، بسیاری از فدائیان عرب را از «سوریه» و «عراق» و «ونس» و غیره آموزش دهیم و با این روش، قومی – عربی بودن مقاومت در «فلسطین» را تثبیت کنیم. در مرحله بعد تلاش کردیم این فدائیان آموزش دیده را به «مصر» و «سوریه» اعزام کنیم، اما این دو کشور نپذیرفتند.

Δ چرا نپذیرفتند؟

با «دولت‌های «مصر» و «سوریه» این موضوع را موجب تحمیل روبروایی با [اسرائیل] به کشورهای محل اقامت این فدائیان می‌دانستند.

Δ برای خرید تسلیحات ساخت شوروی به مسکو رفتید؟

پیش از «مسکو» برای خرید جنگنده‌های میاژ به «فرانسه» رفتم و در «پاریس» به نخست‌وزیر و «میشل دوربیله» وزیر دفاع «فرانسه» دیدار کردم.

قبل از سفر به «پاریس» به «میر خود» به «خارطوم»، توقفی در «قاهره» داشتم و برای اولین بار با رئیس‌جمهور «عبدالناصر» ملاقات کردم.

«عبدالناصر» رهبری بزرگ و الگویی ما بود و برای من هوزم هم است. فکر می‌کردم وقتی به مقر «ناصر» می‌رسم، شاهد محافظین و تشریفات خواهم بود و قبل از این که با او ملاقات کنم در اتاقی در کنار دفتر او باید منتظر بنشینم. اما غافلگیر شدم، وقتی دیدم مرا مستقیماً

در فرودگاه به منزل «ناصر» بردند و او جلوی ماشینی که از آن پیاده شدم منتظر – ایستاده بود و به نحوی به گرمی مرا در آغوش افشرد

که کلاه نظامی ام بر زمین افتاد. از «عبدالناصر» پرسیدم «برای آزادی فلسطین به چه چیزهایی نیاز داریم؟» او پاسخ داد «به جنگنده‌هایی

نیاز داریم که شوروی ندارد.» دیدگاه خودم را برای «ناصر» توضیح دادم

«برای خرید تسلیحات ساخت شوروی به مسکو رفتید؟»

پیش از آن موازنه در زمینه‌های انسانی و اجتماعی ایجاد شود و این که آزادی انسان عربی، بنیان اصلی موازنه با دشمن است. از «ناصر» خواستم کارشناسانی به «لبنی» اعزام کند و به او اطلاع دهد برای خرید جنگنده‌های میاژ به زودی از «فرانسه» دیدار خواهم کرد. «عبدالناصر»

لیخنندی زد و گفت: «شما بچه‌اید و نمی‌فهمید که ممکن نیست، میاژ هم از اختیار اسرائیل باشد و هم ما» و تکرار کرد: «شما بچه اید و

سیاست چیزی نمی‌فهمید.» گفتم «با این حال تلاش می‌کنیم.»

Δ «فرانسه» موفق بود و توافق با طرف فرانسوی شامل خرید ۱۱۰ جنگنده میاژ شد. بعدها با «عبدالنصر» ملاقات کردم و نظرش را درباره این قرارداد پرسیدم. خندید و گفت «نو دیگر چرا مرا بخواب می‌کنی؟»

Δ آیا این درست است که قذافی در سال ۱۹۷۳ از این که از زمان شروع جنگ مطلع نبوده ناراحت شده است؟

صحنه از جنگ در چارچوب «اتحاد جمهوری‌های عربی» میان «مصر» و «سوریه» و «لبنی» مطرح بود. من در دیدارهای سران سه کشور حتی وقتی فقط سه رئیس حضور داشتند، بودم. چون «معر

اقدافی» علاقه داشت من در این نشست‌ها مشارکت داشته باشم، حتی دو هفته‌ای که روسای دیگر از معاونان خود می‌خواستند سالن جلسه را ترک کنند یا مشارکت نداشته باشند. در یکی از نشست‌های شورای روسای اتحاد، ما طرحی برای آزادی اراضی اشغالی ۱۹۶۷ را حتی از اراضی اشغالی سال ۱۹۴۸ «فلسطین» ارائه کردیم. این طرح پیشنهاد می‌کرد جبهه «سینا» برای سه مهله که مذاکرات بخش جدید نیروهای دانشمند شروع و سپس حمله اصلی از سمت «سوریه» و «اردن» انجام و معرکه در اراضی اشغالی ۱۹۴۸ «فلسطین» متمرکز و از دریا نیز استفاده شود. «سادات» در واکنش به این طرح گفت: ای «معره» و «عبدالسلام»، ما داریم که شما خیلی جسور هستید و انقلاب را خوب می‌شناسید، اما طرحی که از آن صحبت می‌کنیم، توسط آکادمی نظامی «ناصر» طراحی شده است.

آگهی دعوت به مجمع عمومی عادی به طور فوق العاده شرکت بین المللی تطوط لوله پارس (سهامی خاص) در حال تصفیه دعوت به عمل آید تا در جلسه مجمع عمومی عادی به طور فوق العاده شرکت که با دستور جلسه یی ساعت ۱۰ روز شنبه مورخ ۹۹/۱۲/۱۶ در تهران- خیابان ولی عصر-پلازرا نیاپیش-روبه روی جام-خیابان طاهری-پلاک ۸۱ شرکت سرمایه گذاری صنعت نفت تشکیل می گردد، حضور به هم رسانند. دستور جلسه:

تصمیم راجع به ختم تصفیه شرکت که توسط مدیر تصفیه شرکت تکمیل و تصفیه نامتوازن تصفیه بررسی و تصویب ترانزانه و صورت های مالی و حساب سودوزیان عملکرد مالی سال ۱۳۹۸/۱۲/۳۱ باتشکر- مدیر تصفیه



۴۷۹ ضمیمه اجتماعی روزنامه اطلاعات

دوشنبه ۲۷ بهمن ۱۳۹۹ (سال شکر و پنجم - شماره ۲۷۷۷۷)

درستایش صلح

بانو سوسن تسلیمی در فیلم ماندگار «بانو غریبه کوچک» اثر بهرام بیضایی



میدان مشق



• رمان زمان فشمی

زنجیره مناسبت‌ها

در روزهای آینده، چند مناسبت مختلف را پیش رو داریم. ۲۰ فوریه مصادف با اول اسفندماه (به جز سال‌های کبیسه که با دوم اسفندماه مصادف می‌شود) روز جهانی عدالت اجتماعی است، سوژه‌ای که دوماه پیش به آن پرداختیم. ۲۱ فوریه، مصادف با دوم اسفندماه (به جز سال‌های کبیسه که با سوم اسفندماه مصادف می‌شود)، روز جهانی زبان مادری است که اهمیت دادن به آن نیز می‌تواند از مصادیق عدالت اجتماعی باشد، به این نحو که هرکس باید از حق گفتگو و آموزش به زبان مادری خود برخوردار باشد.

اصل ۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌گوید «زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد ولی استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آن‌ها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است»، اما تا اجرای این قانون، هنوز راه درازی در پیش داریم.

۲۲ فوریه، مصادف با سوم اسفندماه (به جز سال‌های کبیسه که با چهارم اسفندماه مصادف می‌شود) هم روز جهانی راهنمایان گردشگری است؛ کسانی که در ایام کرونا شغلشان از رونق افتاده و کار و کاسبیشان کساد شده است.

ضمیمه جامعه این هفته، سعی دارد به تمامی این مضامین در کنار یکدیگر بپردازد. طی مطالب این شماره، متوجه خواهیم شد که مسایل اجتماعی تاچه‌قدر درهم تنیده و به هم مرتبطند.

در تحلیل فیلم «باشو، غریبه کوچک» خواهیم دید که چگونه زبان مشترک، می‌تواند کودکانی با زبان‌های مادری متفاوت را در کنار هم قرار بدهد و در یادداشت «عباس یارانی» خواهیم دید که زبان، چگونه می‌تواند به ارتباط مردمانی از سرزمین‌های مختلف کمک کند؛ حتی وقتی هیچ راهنمای گردشگری وجود نداشته باشد.

سینما پارادیزو



• عماد فرح نیا

نوشتن در مورد «باشو، غریبه کوچک» به دو دلیل خاص، کاری بسیار سخت است، اول این که باشو چنان اثر پرمغز و نغزی است که وقتی در سرزمینش به گوهری می‌پردازیم از دیگری باز می‌مانی و دیگر آن که مردی که پدیدآورنده باشوست، برخلاف بسیاری از اهالی سینمای ایران و جهان، نه تنها به وجود و تأثیرش در سینما و تئاتر و تاریخ خلاصه نمی‌شود، بلکه اندیشه و خرد او به مراتب بیش از آن چه که تاکنون نوشته، تصویر کرده و به صحنه برده، غنی، عمیق و تابناک است.

۳۵ سال قبل، اندکی قبل از آغاز فیلم‌برداری، بانو سوسن تسلیمی، طرح مختصر یک داستان را با جناب بیضایی در میان می‌گذارد، قصه کودکی از جنوب ایران که ناگزیر به خاطر جنگ و از دست دادن تمام خانواده آواره می‌شود و سر از شمال ایران در می‌آورد؛ طرحی که با نبوغ بهرام بیضایی به باشو، آن غریبه کوچک و آن آشنای مردم تبدیل می‌شود.

سال‌های میانی دهه ۶۰ درست در اوج زمانی که

جنگ در فرسایش تمام‌عیار بود، در بهمن سال ۱۳۶۴ جوانان ایران علی‌رغم تمام مصیبت‌ها و شدائد، کارزار فلو را تحقق بخشیدند و این نشان می‌دهد که اثر بیضایی از حیث زمان و تاریخ در چه دوران مهمی خلق می‌شود و جماعت سطحی‌نگر و خشک‌مغز چه ظلم و حماقتی در توقیف فیلم به کار بستند که روسیاه تاریخنده و بدنام در میان رنج‌دیدگان جنگ.

روایت بی‌بدیل باشو گام به گام بر کارنامه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان نقش می‌بندد. قبل از آغاز روایت تصویری، صدای موسیقی مقامی ایران به گوش می‌رسد؛ یک صدای بم مردانه که آوازهای شمالی‌ترین بخش خاک ایران در حاشیه خزر را می‌خواند از قلب

ترکمن صحرا و جنوب خزر و دیگری به اوج ظرافت، صدای زنی از جنوبی‌ترین بخش‌های خاک ایران، دو منتهالیه این فلات با هم نغمه سر می‌دهند و همزمان در زمینه عنوان‌بندی فیلم، هواپیماهای سرخ‌رنگی از عرض تصویر حرکت می‌کنند که در عین سادگی، گویایی کامل دارد.

از همان آغاز به سرعت به قلب خوزستان در جنگ می‌رویم و بلافاصله نخستین بمب و سپس بمب‌های دیگر را می‌بینیم که از پی هم، جهنم را بر سر این کودک و همه مردم مناطق جنگی هوار کرده است. خاک تفتیده و بوی باروت و صدای مهیب انفجارها باشو را هراسان و مستأصل در جستجوی یک راه‌هایی می‌کشاند. او تنهاست و سر از پشت یک کامیون درمی‌آورد.

کامیون که کودک عرب خوزستان را در پشت دارد، آرام‌آرام تا راه کوهستانی مرکز ایران دنبال می‌شود و فردا باشو در قلب جهانی دیگر است؛ بهشت گیلان، هیچ نشانی از جهنمی که یک‌روز قبل باشو در آن بود و همه خانواده‌اش را سوزاند، ندارد.

باشو با صدای انفجارهایی که متعلق به راهسازی استان است فریاد زان دور می‌شود و سر از شالیزار سرسبزی در می‌آورد و در گوشه‌ای از آن می‌خوابد. «نایی جان» با دو فرزند خردسالش آن‌جا زندگی می‌کنند و روایت شگرف‌ترین اثر سینمای ایران از آن لحظه آغاز می‌شود.

نایی با بازی سوسن تسلیمی بزرگ، بی‌تردید باورپذیرترین زن بومی ایران است که هر ایرانی به‌سهولت جهان ذهن و عاطفه‌اش را با تمام پیچیدگی‌ها و ظرافت آن

در ستایش صلح

کاملاً می‌فهمد و لمس می‌کند. شخصیت نایی به‌شکلی منحصر به فرد در عمیق‌ترین لایه‌های حافظه ثبت می‌شود و این یعنی همان اکسیر نبوغی که در کارگردان و بازیگر وجود داشت.

نایی جان در نخستین نما با یک کلوزآپ عالی نشان داده می‌شود، فقط دو چشم نافذ او را می‌بینیم که شال سفیدرنگش را آماده بستن گره گیلکی نگه داشته است. کودکان نایی حضور غریبه را به مادر ندا می‌دهند و نایی به سمت آن‌ها می‌رود، با زبان گیلکی از غریبه می‌پرسد: «حق‌جانه؟! تو اون‌جا رفتی چه بکنی؟» و در نهایت بی‌نتیجه به بچه‌ها می‌گوید برویم.

آشنایی باشو با آن‌ها و همچنین آن‌ها با باشو که نمی‌دانند کیست و چرا آن‌جاست، بسیار منطقی و قابل‌باور به‌تصویر کشیده می‌شود. نایی موقع ناهار وسط زمین به باشوی سیه‌چرده که حالا بیرون آمده و سگ هم دنبالش کرده، نان تعارف می‌کند و باشو باز نزدیک نمی‌آید. دست آخر نایی، نیم‌قرص نان را روی تیرک می‌گذارد و می‌رود.

گیلان است و رطوبت و باران و وقتی غروب فرا می‌رسد، نایی که می‌داند پسر بچه جایی را ندارد، فانوسی داخل انبار می‌گذارد.

با صدای صاعقه و شروع باران، باشو وارد انبار می‌شود



و نایی سریع در را قفل می‌کند. باشو یوما یوما (مادر گویان) به‌خواب می‌رود. صبح در کمال تعجب می‌بیند در باز شده و «گل به‌سر»، دختر کوچولوی نایی، آیین به‌دست مشغول بررسی صورت خودش و مقایسه با صورت زغالی اوست! نایی کاسه‌ای کته به او می‌دهد و می‌گوید: «گپ بز بنیمن چه زبان داری!»

نایی با باشو حرف می‌زند و همزمان با باز شکاری و کلاغ در پهنا آسمان هم‌کلام می‌شود و چه تصویری ماندگارتر از این؟ مادر، تجسم زایش و مهر و درک طبیعت است و در لحظات دانه دادن به مرغ و خروس‌ها با آن‌ها حرف می‌زند: «چی؟ دانه خوابی؟ بیا این‌جا!» ظرافت و شیدایی بانو-مادر را می‌توان در حرکات دست و صورت نایی دریافت. برای نخستین بار در همین لحظات است که تماشاگر، مادر سیاه‌پوش و برقع‌بسته باشو را پشت سر نایی جان می‌بیند؛ گویی از چشم باشو. این آغازین گام اعتماد به نایی در مقام مادر است.

سکانسی که در آن نایی شروع به معرفی اجسام و خوراکی‌ها به باشو می‌کند، طی تمام این سال‌ها یکی از تأثیرگذارترین و نوستالژیک‌ترین سکانس‌های تاریخ سینمای ایران بوده اما در حقیقت این سکانس بداهه توسط سوسن تسلیمی ایجاد شده است و نکته بسیار جالب توجه آن که بازیگر باشو (عدنان عفروایان) درواقع یک کلمه گیلکی و حتی فارسی متوجه نمی‌شده و خانم تسلیمی نیز عربی بلد نبوده!

این صحنه بی‌ظنیر سینمایی با لحن‌های باشو کاملاً طبیعی از کار درآمده و نشانه تأثیر بداهه اعجاز گونه سوسن

تسلیمی است. آن‌ها نام‌های مختلف از مرغانه تا بانکا را با گویش‌های خود به یکدیگر یاد می‌دهند. در پایان نایی می‌گوید: «به من می‌گویند نایی» و بلافاصله باشو با دست به خودش اشاره کرده و می‌گوید: «باشو!»

این‌جا دقیقاً نقطه اتصال و لحظه شکستن تمام یخ‌های بیگانگی و تنهایی باشو با نایی است و او دیگر اسم دارد. باشو قبل از آن نیز با زبان عربی آن‌چه بر خود و خانواده و حتی همکلاسی‌هایش رفته بیان کرده بود و نایی بدون دانستن زبان عربی از رنج او آگاه شده و درب‌تور را که محل شعله کشیدن وحشت برای پسر بچه شده است، می‌گذارد.

بسیاری منتقدان نگاه مردم روستا به باشو را مصداق نژادپرستی برشمردند اما به گمان من آن‌چه مردم روستا در باشو می‌بینند تفاوت است نه رویکرد نژادی. باشو سیاه است و برای مردمی که کسی با چنین ویژگی و زبانی کاملاً بیگانه ندیده‌اند، نماد تفاوت غیرقابل هضم می‌شود.

چرا تفاوت و نه نژادپرستی؟ چون اگر باشو به‌جای سیاه پوست بودن، یک فرد زال، چشم‌بادامی یا کچل مادرزاد بود باز هم این تفاوت در چشم روستاییان جلوه می‌کرد. باشو رگه‌های پرنرنگی از زندگی خود بیضایی در دوران کودکی و نوجوانی دارد که می‌گوید به‌خاطر رنگ چشم و نوع حرف زدنم به‌نوعی از دیگران جدا افتاده بودم.

نقطه عطف دوم میان نایی و باشو به‌عنوان یک مونس و پرستار، جایی شکل می‌گیرد که نایی ناگزیر از انتخابی بسیار ستودنی می‌شود. همه کسانی که عصر در منزل او برای خوردن چای جمع شده‌اند، بستگان نایی و شوهر او هستند که فعلاً غایب است. باشو با صورتی

محزون و معصومیتی که در چشمانش قیامت به‌پا کرده روبه‌روی آن‌ها نشست که فامیل یک به‌یک شروع به بدگویی می‌کنند: «نایی این کار درستی نیست. از کجا معلوم این پسر از کجا آمده؟ بد قدم نباشد؟ مرضی چیزی نداشته باشد؟»

نایی به صورت باشو نگاه می‌کند، قوری را روی سماور گذاشته، از جا بلند می‌شود و کار را یک‌سر می‌کند، همه را از خانه خودش بیرون کرده و باشوی مظلوم را که پناهی جز نایی ندارد برمی‌گزیند. چه نقشی می‌زند بیضایی بزرگ در ترسیم شرافت زنی که حتی سواد شمردن ندارد و روزها را در انتظار

نامه شوهرش، نخ گره می‌زند!

وقتی باشو بیمار و بتدار به لرزه می‌افتد با آینه گرفتن روبه‌روی صورتش، مضطربانه حیات و سلامت او را جستجو می‌کند، کاری که مدتی بعد این‌بار باشو هنگام مرضی نایی جان انجام می‌دهد. او هنگام بیماری مادر، به دهان گل به‌سر و اوشین غذا می‌گذارد و حتی با همان آهنگ و اصوات، مرغ‌های حیاط را دانه می‌دهد و زراعت می‌کند و بچه‌ها را می‌شوید.

فیلم، روایتی است از دو انسان که برای درک محبت هم، نیاز به هم‌زبانی نداشتند. نایی موقع خواندن نامه شوهرش (قسمت) با بازی استاد فقید، پرویز پورحسینی، از خودش جملاتی اضافه می‌کند که «سلام مرا به باشو برسانید، خوب است که او هست و کمک‌احوالتان است!» باشو می‌داند که نایی سواد ندارد و این جملات را از خودش می‌گوید اما در پایان گل از گلش می‌شکفت، چون محبت نایی را می‌بیند.

یکی از سکانس‌های بسیار رو و روان فیلم، سکانس دعوی کودکان بچه‌ها با باشوست. وقتی باشو زمین می‌خورد یک سنگ در نزدیکی دستش قرار دارد و خشم او چنان است که دستش به‌طرف سنگ دراز می‌شود اما در نهایت کتاب فارسی دبستان را برمی‌دارد که کمی دورتر روی زمین افتاده، باز شده و باد آن را ورق می‌زند.

ناگهان بچه‌ها صدای فارسی خواندن باشو را می‌شنوند: ایران سرزمین ماست، همه ما فرزندان ایرانیم!

بقیه در صفحه ۷

ضمیمه جامعه روزنامه اطلاعات هر دوشنبه منتشر می‌شود. از مطالب، پیشنهادها و انتقادات شما استقبال می‌کنیم.

Email: jameettealat@gmail.com

تلفن: ۲۹۹۹۳۲۱۰

ادب مرد به ز دولت اوست...



● مرضیه سلیمانی

صُمُّ بَکَم نشسته بودند و لام تا کام حرف نزدند. این‌ها مهم نبود، فردای آن روز وقتی همراه به خانه‌مان آمد، فهمیدم که خانوادهٔ ثروتمند خواستگار، به یک‌جور خنگی موروئی مبتلا هستند اما در پول غلت می‌زنند. پسر بزرگشان حتی دیپلم نداشت اما پدرش یک ماشین گران‌قیمت برای او خریده بود و با آن ول می‌گشت.

مرمر - یا همان خواستگار - یا در آرایشگاه بود یا میزون. پسر کوچک - که همان شاگرد حاتم بود - دائم با رفقای ناباش یا در استخر بود یا ولگردی می‌کرد یا سرش توی آتاری و میکرو بود و انگار هیچ‌چیز دیگری توی سرش فرو نمی‌رفت. اما همراه خانم دربارهٔ مادر خواستگار چیز زیادی نگفت. فقط گفت یک لباس شب پولک منجوقی پوشیده بود، موهایش را شینیون کرده و ساکت در گوشه‌ای نشسته بود.

گفت خانه‌شان سه طبقه بوده اما او فقط سالن طبقه اول و گوشه‌ای از آشپزخانه که درش باز بود را دیده. می‌گفت: «پدره به حجره تو بازار داره، به قاعدهٔ کف دست. تقریباً هم‌سن و سال پدر خدا بیامرز بچه‌هاست.

همراز خانم زیاد اهل رفت و آمد نبود. به خاطر همین، آن روز عصر وقتی صدای درب آمد و من برای باز کردنش رفتم، از دیدن او تعجب کردم. یک بانکهٔ کوچک ترشی لپته دستش بود و با مادرم کار داشت. راستش از دیدن او خوشحال شدم. انگار با خودش خبر خوبی آورده باشد. با مادرم به مهمان‌خانه رفت و زیر کرسی سرد نشست. مادرم خیلی زود با منقلی پر از گل‌های آتشین و پرشرار زغال‌های درشت گذاخته آمد و - مستقیم یا غیرمستقیم - با بودن من در آن‌جا مخالفتی نکرد.

معلوم شد در طی رفت و آمد به خانهٔ شاگردان، یکی از اعیان و اشراف بالای شهر، حاتم را پسندیده و برای دخترش در نظر گرفته است، اما او قبول نکرده. از آن‌جا بیرون آمده و دیگر هم برگشته است. می‌گفت: «حاتم حالیش نیست. عقل ندارد. اگر با آن خانواده وصلت کند، خوشبخت می‌شود. تا کی می‌خواهد جور ما را بکشد؟ پایش را به پای ما بسته. فکر و ذکرش شهرناز است.» بعد ساکت شد و به مادرم نگاه کرد. انگار منتظر تأیید بود. اما وقتی با سکوت مادرم مواجه شد، گفت: خوب ما هم یک فکری می‌کنیم. خدای ما هم بزرگ است.

حاتم آدم گمنامی نبود. نه این‌که خیلی سرشناس باشد یا برو و بیایی داشته باشد، اما همهٔ اهل محل او را می‌شناختند و می‌دانستند هر روز صبح سر ساعت شش از خانه بیرون می‌رود و غروب ساعت هفت و هشت برمی‌گردد. کارمند بود. خودش و آبا و اجدادش، نسل اندر نسل در تهران زندگی می‌کردند و همگی تحصیل کرده بودند. حاتم هم لیسانس داشت. من با خواهر کوچکش، شهرناز، هم کلاس و هم‌سن و سال بودم. گه‌گاه کتاب‌ها و دفترهای همدیگر را قرض می‌گرفتیم یا جواب سؤال‌ها را از همدیگر می‌پرسیدیم. البته بیش‌تر من به سراغ او می‌رفتم، چون شنیده بودم حاتم معلم است و مطمئن بودم جواب سؤال‌ها را برای خواهرش پیدا می‌کند.

یک روز سرد پاییزی که تا اذان مغرب دوچرخه سواری کرده بودم، با گرد و خاکی بر سر و روی، چرک و خسته به خانه آمدم و تازه شستم خبردار شد که تمرین‌های حساب را حل نکرده‌ام. خواهر و برادرهایم در خانه نبودند. این بود که تند و تند دست و صورتم را شستم. لباس تمیزی به تن کشیدم و به‌سراغ شهرناز رفتم. وقتی برگشتم، مادرم اول چندتاییه‌ای به من زل زد. بعد ابروهایش را بالا انداخت و گفت: «زودتر فکری به حال خودت کن. دارن از اینجا می‌رن.»

این خبر مثل پتک بر سرم فرود آمد. شهرناز دختر خوبی بود، سر به‌زیر و کمی خجالتی، دست و دل‌باز، بی‌شلیه پيله. خسیس نبود. دفتر و کتابش را سخاوتمندانه به من قرض می‌داد. حتی بعضی وقت‌ها دفتر و کتابم را می‌گرفت و جواب‌ها را برایم می‌نوشت. به خاطر همین همیشه خیالم از بابت تکالیفم راحت بود. حالا با رفتن‌شان انگار دکان و دستک من تعطیل می‌شد. دلشوره گرفته بودم اما به روی خودم نیوردم و خیلی آرام پرسیدم چرا؟ مادرم گفت: «صاحب‌خونه جوابشون کرده.»

می‌دانستم که حاتم و شهرناز به‌همراه مادرشان همراه خانم، خانه‌شان را رهن کرده‌اند. این را هم می‌دانستم که شوهر همراه، سال‌ها پیش - وقتی شهرناز کوچک بوده - به رحمت خدا رفته است. اما انگار این تمام داستان نبود. این بود که بر کنجکاوی و دلشوره‌ام غلبه کردم تا در یک فرصت مناسب ته و توی کار را در بیاورم.

تازه سفرهٔ شام را جمع کرده بودیم و در انتظار شیرین‌انارهای دانه‌شده به‌سر می‌بردیم که احساس کردم تنور داغ است و همین حالا باید نان را بچسبانم. با زرنگی بحث همراه خانم را پیش کشیدم. پدرم پیشنهاد دادریش سفیدهای محل با صاحب‌خانهٔ آن‌ها حرف بزنند تا آن‌ها لااقل یک‌سال دیگر در آن خانه بمانند. اما مادرم به‌سرعت و با ناراحتی گفت: نه، نمی‌شود. من انگار تازه به عمق فاجعه پی برده باشم، رو به مادرم کردم و پرسیدم حالا تکلیفشان چه می‌شود؟

مادرم اولش اخم کرد و با ایما و اشاره گفت که ساکت باشم اما وقتی دید که بقیهٔ خواهر و برادرهایم منتظر جواب او هستند، گفت: این‌ها خانوادهٔ آبروداری هستند. شوهر همراه خانم هنرمند بوده. وقتی هم فوت کرده، چون بیمه و حقوقی نداشته، خانهٔ شخصیشان را می‌فروشد و اجاره‌نشین می‌شوند تا حاتم به دانشگاه برود و زیر پر و بال خانواده را بگیرد. همین‌طور هم شده. حاتم لیسانس گرفته و در یک ادارهٔ دولتی مشغول به کار شده. اما چون اجاره خانه و خرج و مخارج زندگی هر روز بالا می‌رفته، بعد از اداره، به‌عنوان معلم خصوصی می‌رود خانهٔ مردم و غروب به خانه برمی‌گردد. مادرم به این‌جای حرفش که رسید، نگاه تندتری به من کرد و گفت: طفلکی حاتم وقتی از راه می‌رسد، هول‌هولکی شامش را می‌خورد و می‌خواهد که فردا خواب نماند. حتی وقت نمی‌کند به درس و مشق شهرناز برسد.

فکر و خیال رهایم نمی‌کرد. روی حرف زدن و سؤال کردن هم نداشتم. این بود که دوچرخه را گوشهٔ انباری گذاشتم. سرم را انداختم پایین و با درس و مشق مشغول شدم. البته سرمای هوا و برف و باران‌های گاه به‌گاهی هم بی‌تأثیر نبود. از مادرم شنیدم که همراه خانم تا آخر سال از صاحب‌خانه‌شان مهلت گرفته، او هم به شرط بالا بردن اجاره قبول کرده است.



تاجر پوست و روده‌ست، انگار که خودشون می‌گفتن سالامبور. دنیا رو به پای بچه‌هاش ریخته. خودش هم به پاش ایرانیه، به پاش اروپاست. حالا گیرم که سواد نداره. چه دخلی به ما داره؟ گیرم که امضا نداره. به ما چه مربوطه؟ می‌که تازه از دهات اومده. خونه‌شون آینه‌کاریه. استخرشون رو با آب لوله‌کشی پر می‌کنن اما حرف زدن بلد نیستن... خوب برای همین می‌خوان با تو وصلت کنن. یه داماد تحصیل کرده و سر به‌راه می‌خوان که این‌ور و اون‌ور می‌رن، بلد باشه حرف بزنه... حاتم برانشون حکم آبرو داره... اونم با اون ادب و آدایش که برای هر کلمه و هر کاری قنچدر خودشو جمع و جور می‌کنه و با حساب و کتاب حرف می‌زنه، جوری که همه بهش احترام می‌ذارن.»

چندروزی را با حرف‌های همراه سر کردیم. اما یک‌روز صبح دیدیم که کامیون بزرگی جلوی خانه همراه خانم ایستاده و دارند اسباب‌ها را جمع می‌کنند.

مادرم با سینی بزرگ چای و کلوچه رفت خانه‌شان و تا آخر آن‌جا بود. همراه خانم و حاتم و شهرناز هم برای خداحافظی آمدند و رفتند. مادر فقط گفت خدا را شکر که این‌ها نجات پیدا کردند.

حاتم در آموزش و پرورش سنجند به‌واسطه یکی از دوستان پدرش کاری پیدا کرده و خانه‌سازمانی هم برای دو سه سال به او تعلق می‌گرفت. همراه و شهرناز چندان شاد نبودند ولی روی صورت حاتم لبخندی بود که ما همه به وضوح می‌دیدیم.

ماجرای به همین جا ختم نشد. پدر پولدار آن دختر، پسران‌پرساں محل کار حاتم را پیدا کرد و پسر جوانش را که هم‌سن و سال حاتم بود، به سراغش فرستاد. همراه خانم می‌گفت طرف با کلی هدیه آمده بوده، اما حاتم بهش رو نداده. می‌گوید آن پسر ادب ندارد. انگار درست تربیت نشده. یکی نیست بگوید چه کار به پسر داری؟ مگر می‌خواهی با او زندگی کنی؟

حالا دیگر همراه بیش‌تر به خانه ما می‌آمد. دیگر منتظر تأیید هم نبود. فقط می‌آمد. حرف‌هایش را می‌زد. از حاتم گلایه می‌کرد و می‌رفت. یک‌روز وقتی بیرون در مشغول خداحافظی با مادرم بود، یک ماشین زرشکی بزرگ و خیلی شیک، آرام آرام آمد و پشت درب خانه‌شان توقف کرد. از تمیزی برق می‌زد اما بوی بدی می‌داد. همراه دستپاچه و مشتاق به‌سرعت رفت و با رانندهٔ میانسال سلام و علیک کرد. طرف از ماشین پیاده نشد. چند کلمه‌ای حرف زد و رفت.

انگار داستان به جاهای خوش رسیده بود. اما ناگهان مادرم دستم را محکم گرفت. به درون خانه کشید و در را بست. چند دقیقه بعد با صدای زنگ خانه به‌طرف در شیرجه زدم. مطمئن بودم که همراه آمده تا ماجراهای جدیدی برایمان تعریف کند.

روز جمعه، خانوادهٔ سه‌نفرهٔ همراه، شیک و مضطرب سوار بنز گازوئیلی آقا شوقی شدند و راه افتادند. بعدها منیر خانم - همسر آقا شوقی - به مادرم گفت خانه‌ای که آن‌ها مقابلش پیاده شدند، شبیه کاخ بوده. گفت هر سه‌نفرشان تا رسیدن به مقصد سکوت مطلق کرده و



مابیدی نابرابری را در کم می‌کنیم، ولی به‌سختی می‌توانیم راه‌حلی برای آن پیدا کنیم. چیزهایی هست که واقعاً کنترل ما خارج است. بالاخره بعضی در خانواده‌هایی ثروتمند به‌دنیا می‌آیند و برخی در محیط فقرند و آسیب‌زا. می‌دانیم که دلیل فقر بعضی از افراد، واقعا تیلی و انتخاب‌های بد خودشان بوده، اما می‌بینیم که فقر مردمان بسیاری هم حاصل سیاست‌های نابرابر و غیر منصفانه است. نابرابری در دناک است، اما راه‌حل واحدی هم ندارد. شاید باید برای مقابله با نابرابری از جای دیگری شروع کنیم.

مایکل و آنجلا به‌تازگی ۵۵ساله شده‌اند. طی چندسال اخیر، دو نفر از آشنایانشان در گذشته‌اند: یکی در اثر سرطان و دیگری در تصادف رانندگی. به‌نظرشان آمده است که باید برای بچه‌هایشان برنامه‌ای بریزند. این زوج قدری پول در بانک دارند. فرض کنید هر دو در سقوط هواپیمامیرند، آن پول چه می‌شود؟

مایکل و آنجلا چهار فرزند دارند که کوچک‌تر نشان‌ناخ را نوجوانی را می‌گذارند و بزرگ‌ترینشان نزدیک سی‌سال دارد. کلونی، بچهٔ بزرگشان، نابغهٔ ریاضی است و در گوگل برنامه‌نویسی می‌کند. کلونی امیدوار است به‌زودی شرکت خودش را راه بیندازد. ویل که فارغ‌التحصیل رشتهٔ مددکاری اجتماعی است، در یک مرکز توان‌بخشی معانادن کار می‌کند تا وام دانشجویی‌اش را پس بدهد. بچه‌های آن‌ها در مدرسه، جیمز و الکسیس، در کالج مشغول تحصیلند. جیمز که همیشه با علف در فضاست و نمره‌های خوبی هم نمی‌آورد، باور دارد که می‌تواند روزی سلبریتی پوتیونی شود (او تا همین حالا دوبار به‌خاطر شیرین‌کاری‌هایش در دانشگاه معلق شده است). الکسیس که دلش می‌خواهد شاعر شود، به یک عارضهٔ مادرزادی مبتلاست که ممکن است در میان‌سالی با عین‌نایی‌اش اشت شود. مایکل و آنجلا، اول کار تصمیم می‌گیرند پولشان را به‌طور برابر تقسیم کنند، بعد به فکر فرو می‌روند. کلونی به‌سرت در مسیر موفقیت‌های پول‌ساز در درهٔ سیلیکون پیش می‌رود. فشار وام بر دوش ویل که می‌کوشد به اقسام شیرپذیری یاری برساند سنگینی می‌کند. اگر به جیمز اتری برسد، لابد تئیل‌تر می‌شود و آن پول را هم خرج لباس‌های آن چنانی و خوراکی‌هایش می‌کند. الکسیس با مشکل پزشکی‌اش شاید در آینده نیازمند کمک باشد. مایکل و آنجلا به این فکر می‌افتند که شاید تقسیم برابر پول، کار معقولی نباشد. برای آن‌ها مهم است که بچه‌هایشان همگی بتوانند شکوفا شوند و بدین‌منظور شاید مجبور باشند سهم نابرابری به آن‌ها بدهند که آن هم صورت خوشایندی ندارد.

رونالد دورکین فیلسوف در سال ۱۹۸۱ در مقاله‌ای با عنوان «برابری چیست؟» به این‌نوع معما که پیش روی والدین قرار می‌گیرد پرداخت. دورکین نوشت والدین در چنین خانواده‌ای باید میان دو هدف، بین‌مقنر باشند: تساوی طلبانه، سبک‌سنگین کنند. یک هدف، «برابری منابع» است که می‌توان با تقسیم برابر ارث به آن رسید، اما عیبش این است که به تفاوت‌های مهم میان طرف‌های درگیر ماچرا توجهی نمی‌کند. هدف دیگر «برابری بهره‌مندی» است که می‌کوشد از طریق حساب‌کتاب‌های پرپیچ‌وخم، آن تفاوت‌ها را در نظر بگیرد. اگر از مسیر اول بروید، حقایق مهمی دربارهٔ بچه‌هایتان را آمانده‌اند نادیده گرفته‌اید. در مسیر دوم با این خطر مواجهید که میراثتان را نه برابر تقسیم کنید و نه درست.

در سال ۲۰۱۴، مرکز پژوهش‌پویاز آمریکایی‌ها خواست بزرگ‌ترین خطرات دنیا را در آیندهی کنند. تعداد زیادی نابرابری را در صدر جا دادند، یعنی مقدم بر نفرت دینی و قومی، سلاح‌های هسته‌ای و تخریب محیط‌زیست. با این حال، مردم توافق ندارند که «برابری» دقیقاً یعنی چه. مثلاً در یک‌سال گذشته، ساکنان نیویورک درگیر بحث پیرامون دبیرستان‌های دولتی نمونهٔ شهر مثل استوزانت و برانکس ساینس شده‌اند. به‌نسبت جمعیت، سهم برخی قومیت‌ها در این مدارس بسیار زیاد و سهم برخی بسیار کم است. چه باید کرد؟ یک طرف می‌گوید شهر باید برابری در رویهٔ پذیرش را تضمین کند؛ باید مطمئن شود که همهٔ دانش‌آموزان و خانواده‌هایشان اطلاعات برابر دارند و تشویق می‌شوند که برای آزمون ورودی درس بخوانند. طرف دیگر، هوادار یک شکل مستقیم‌تر و نمایانگدی مدارت‌تر از برابری است:

این طرف می‌خواهد آزمون ورودی کنار گذاشته شود تا با طراحی یک سیستم پذیرش جدید، تعداد دانش‌آموزان، متناسب با آمار جمعیتی شهر باشد. هر دوطرف در پی هدف‌های ارزشمند تساوی طلبانه‌اند، ولی رویکردشان با هم مغایر است. دورکین می‌نویسد که چون افراد واقتضانات زندگیشان با هم فرق دارند، لا‌جرم باید میان برخورد برابر با آن‌ها با برابر دانستن آن‌ها سبک‌سنگین کرد.

چون ساده می‌شود نابرابری را فهمید، پیچیدگی‌های تساوی طلبی بیشتر سرخورده‌مان می‌کنند. مدیران عامل، به‌طور متوسط، سیصدبرابر کارکنانشان پول درمی‌آورند، میلیاردرهایی که پول اهدا می‌کنند، عرصهٔ سیاست‌ورزی‌مان را شکل می‌دهند، اتوماسیون به سود مالکان است، نه کارگران، اقتصادهای شهری رشد می‌کنند در حالی که اقتصادهای روستایی با رکود دست و پنجه نرم می‌کنند و بهترین خدمات سلامت و درمان نصیب ثروتمندترین آدم‌ها می‌شود. از راست تا چپ سیاسی، همگی داغ‌دار از دست‌دادن چیزی هستیم که «الکسی دو تو گویل»، جامعه‌شناس و سیاستمدار فرانسوی، به آن «برابری عمومی شرایط» می‌گفت: چیزی که اگر استثنای دردناک برده‌داری را کنار بگذاریم، روزگاری جامعهٔ آمریکایی دارای آن بود. مسألهٔ هم فقط پول نیست. تو گویل در سال ۱۸۳۵ نوشت که شیوه‌های رایج زندگی آمریکایی‌ها نیز تساوی طلبانه بودند: جوری رفتار می‌کردیم که انگار تفاوت چندانی با همدیگر نداشتیم. امروزه، در سالن‌های سینما با صف‌های «اولیت‌دار» برای پاپ کورن و پنج رده در اوبر بینشان نزدیک سی‌سال تفاوت داریم. آشکار براساس نژاد، جنسیت، گرایش جنسی و سایر جنبه‌های هویتی هستیم. نابرابری همه‌جا هست و نمی‌توان بر آن چشم بست. بیماری را تشخیص داده‌ایم، چرا نمی‌توانیم دربارهٔ درمانش توافق کنیم؟ در ژانویهٔ ۲۰۱۵، جرمی والدرون (فیلسوف سیاست در دانشکدهٔ حقوق دانشگاه نیویورک) یک سلسله درس گفتار پیرامون ماهیت بنیادین برابری بشر در دانشگاه ادینبورو برگزار کرد. در ابتدای امر، توجه مخاطبانش را به این‌شکل جلب کرد: «به دور و بر تان نگاه کنید و به تفاوت‌های بین خودتان بنگرید.» در آن جمع از پیر و جوان، مرد و زن، زیبا و زشت، پولدار و فقیر، سالم و نرجور، والا مقام و فرودست، دیده می‌شد. والدرون گفت مطلقاً ممکن است در مخاطبان، سربازان در کنار غیرنظامیان، فراریان و محکومان در کنار شهروندان قانون‌مدار، بی‌خانمان‌ها در کنار مالکان و حتی ورشکسته‌ها، نوزادان و دیوانگان هم حضور داشته باشند که هر کدام حقوق قانونی متفاوتی دارند.

والدرون در کتابی با عنوان «برابری یکدیگر: مبانی برابری بشری» که محصول آن درس گفتارها بود، اشاره می‌کند که تفاوت در مهارت، تجربه، خلاقیت و فضیلت نیز افراد را متمایز می‌کند. او می‌پرسد که عطف به این‌گونه تفاوت‌های دامنه‌دار و مهم، مردم به چه معنا برابر هستند؟ والدرون به برابری بنیادین ما اعتقاد دارد ولی در مقام فیلسوف می‌خواهد بداند که چرا چنین اعتقادی دارد.

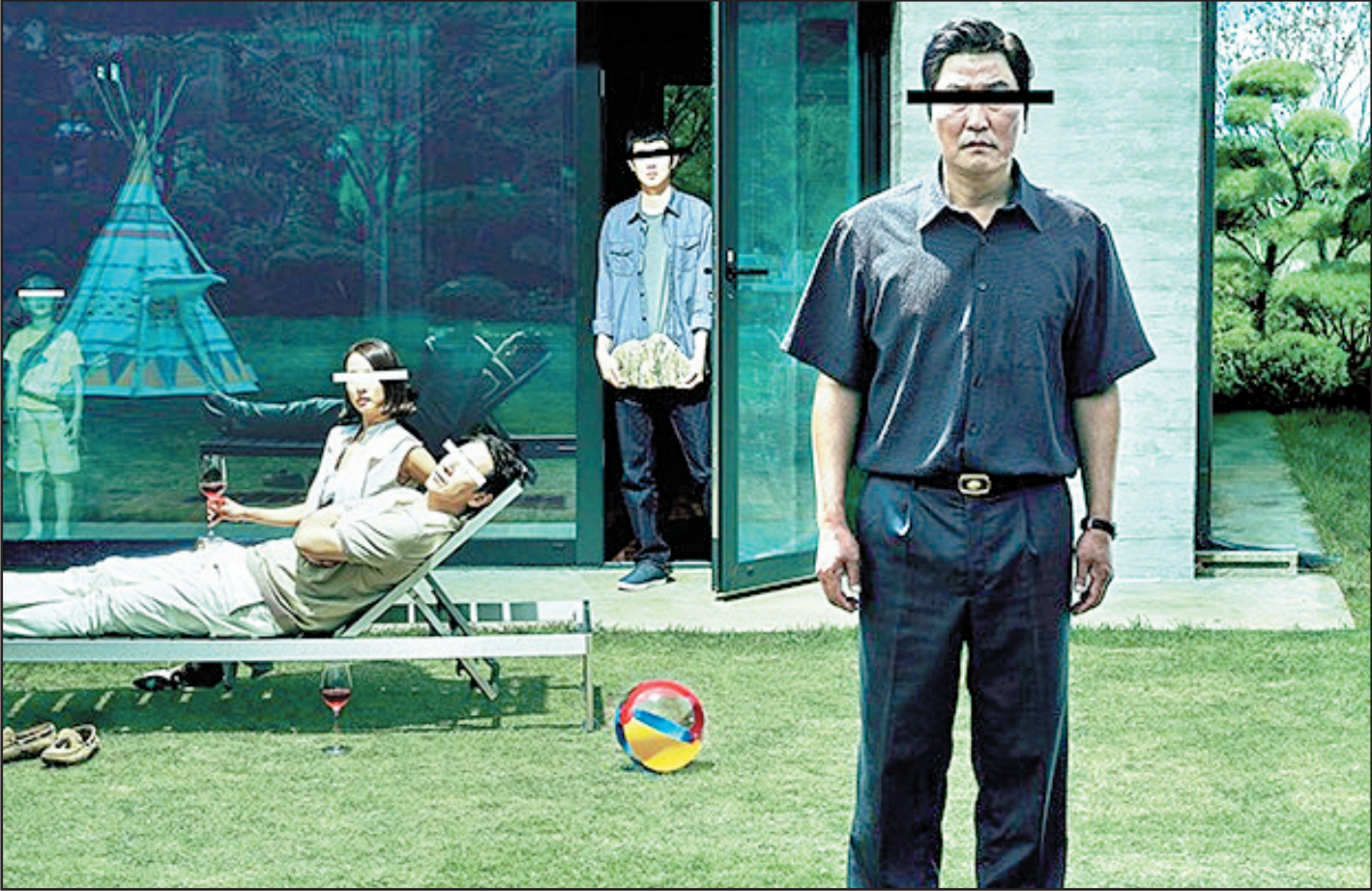
بنا به اعلامیهٔ استقلال، بدیهی است که همهٔ آدمیان برابر خلق شده‌اند، ولی از یک منظر خاص، آن‌چه بدیهی است نابرابری ماست. یک‌دهه پیش، «دیورا سولومون» نویسنده از دونالد ترامپ پرسید نظرش دربارهٔ این ایده که همهٔ آدمیان برابر خلق شده‌اند چیست؟ می‌گویند ترامپ گفت: «این حرف درست نیست. برخی آدم‌ها بسیار باهوش به‌دنیا می‌آیند، برخی آدم‌ها هم نه چندان باهوش. پس نمی‌توانی بگویی که همه برابر خلق شده‌اند.» ترامپ تصدیق کرد که همه سزاوار برخورد برابر تحت لوای قانون هستند، اما نتیجه گرفت این که همهٔ آدم‌ها برابر خلق شده‌اند درحقیقت برای بسیاری از مردم، تعبیر بسیار سب‌درکم‌کننده‌ای است. بنا به یک نظر سنتجی در سال ۲۰۱۵، بیش از ۲۰ درصد آمریکاییان با او هم‌رایند: آن‌ها معتقدند گزارهٔ «همهٔ آدم‌ها برابر خلق شده‌اند» غلط است.

اما از منظر-والدرون، مجبور نیستیم یکی از دو طرف را بپذیریم. یعنی می‌شود مردم را در آن واحد هم برابر و هم نابرابر دید. هر جامعه‌ای می‌تواند اعضای را در دسته‌های مختلف پیچید (قانون‌مدار و مجرم، مستعد و نامستعد) اما در عین حال یک‌نوع اصل برابری اساسی را به میدان بیاورد که حد و حدود قضاوت‌هایش را مشخص کند و بر آن قضاوت‌ها چیره شود. تساوی طلبانی از قبیل دورکین و والدرون این اصل را «برابری عمیق» می‌نامند. به‌خاطر همین برابری عمیق است که می‌توان گفت حتی کسانی که از حقوق اعمالشان ارزشی مضاعف و موجه می‌یابند (فقرمانان، سناتورها، ستاره‌های پاپ) کماکان مبنای بهتر از دیگران نیستند. والدرون می‌گوید که به همین منوال، برابری عمیق تضمین می‌کند که حتی شیع‌ترین قانین را کماکان می‌توان همانگدی مدارت‌تر از برابری است:



همگی قبول داریم که نابرابری بد است ولی کدام نوع برابری خوب است؟

نابرابری نه پدیدهٔ ساده‌ای است، نه راه‌حل ساده‌ای دارد



چیزی جدید، یعنی ظرفیت عمل، وارد تاریخ شده‌ایم. بااین حال، آرنت خوش‌بین نبود که بتوان برابری را اثبات کرد. به نظر او، هولوکاست نشان داد که در عربانی انتزاعی نوع بشر، هیچ قداستی دیده نمی‌شود. اگر حق با او باشد، برابری، حقیقتی بدیهی دربارهٔ نوع بشر نیست، بلکه یک برساختهٔ اجتماعی است که انسان‌ها آن را ساخته‌اند و باید تصمیم بگیریم که جامعهٔ عمل به آن بپوشانیم.

والدرون در انتها نتیجه می‌گیرد «جوهرهٔ ظرف، روح‌مانند، صیقل خورده و واحدی» در کار نیست که ما را برابر سازد. استدلال‌ها در دفاع از برابری عمیق ما مثل لحاف چهل تکه‌ای می‌ماند که روی هم‌رفته متقاعدکننده است، اما تک‌به‌تک کارآ نیست. برابری نوعی ایدهٔ مر کب است: شبکه‌ای از دریافت‌های شهودی مکمل و رقیب یکدیگر.

ماهیت برابری مهم است، لذا سخت می‌شود معماهای تساوی طلبانه را با تکیه بر اصول اولیه حل کرد. در هر موقعیتی باید محتاطانه پیش برویم و در طی مسیر، دریافت‌های شهودی متناقضمان پیرامون معنای «برابری» را با هم آشتی بدهیم. برابری عمیق، کماکان ایدهٔ مهمی است که از جمله به ما می‌آموزد تبعیض و تعصب خلاست اما کاملاً قانع‌کننده نیستند.

پرش‌های تند و تیز دربارهٔ نحوهٔ درست تقسیم دارایی‌های جامعه پاسخ‌بدهد. برای پاسخ دادن به آن پرسش‌ها، اصول جزئی‌تر و عینی‌تری باید به یاری‌اش بیایند. این کار برای اجتماع‌هایی که یک مقصود مشترک با تعریف روشن داشته باشند ساده‌تر است. دوندگانی که در دوی صدمتر رقابت می‌کنند استعدادهای مختلفی دارند و در شرایط متفاوتی تمرین کرده‌اند؛ از یک منظر می‌توان گفت این تفاوت‌ها موجب می‌شود مسابقه بسیار غیرمنصفانه باشد. (مگر می‌توانید با کسی رقابت کنید که زن‌های بهتری دارد؟) ولی دوندگان، اجتماعی تساوی طلبانه شکل می‌دهند که هدف مشترکی دارد (یافتن سریع‌ترین دونده) و

فراتر برویم. وقتی فنودور داستایوفسکی به دانشکدهٔ نظامی رفت، نامه‌ای به خانه فرستاد و از پدرش که ملاک بود اما پولی در بساطا نداشت، چکمه‌های نو و تجهیزات دیگری خواست. فنودور نوشته بود که اگر این وسایل را نداشته باشد طرد می‌شود. میخائیل آندروپوچ پذیرفت که نیازهای پسرش تغییر کرده‌اند و تقاضایش را برآورده ساخت. کمی بعد هم در شرایطی مهمم جان سپرد و داستایوفسکی به این نتیجه رسید که پدرش به‌دست رعیت‌هایی کشته شده که از آن‌ها زیاد کار کشیده بود. همین ماجرا که الهام‌بخش «برادران کارامازوف» شد، نشان‌دهندهٔ یک مسألهٔ محوری است که تساوی طلبی همواره با آن دست به گریبان است: همان چیزی که فلاسفه نام آن را «مشکل سلیقه‌های گران‌قیمت» نهاده‌اند.

صورت این مسأله ساده است: آن‌چه به نظر یک نفر ضروری می‌آید، در نظر فرد دیگر، تجملاًتی بی‌دلیل است. هر کس با همسر یا هم‌اتاقی شکم‌پیش سر صورت حساب‌های خرید خوراکی چر و بحث کرده باشد، با این مسألهٔ آشناست؛ که نه‌تنها در کالاهای مادی، بلکه در کالاهای اجتماعی هم صدق می‌کند. حفاظت از جغد خال‌دار، از نظر هوادان محیط زیست ضروری است ولی از نظر هیزم‌شکنی که چیزی تا بی‌کارشدنش نمانده، نوعی تجمل است. این مسأله چنان پابرجاست که بخشی از فلسفهٔ سیاسی، تحت عنوان «اولویت‌گرایی» به این چالش اختصاص یافته که بین نیازها و خواسته‌های مردم تمایز بگذارد. چنین کاری هم دشوار است، از جمله به علت این که مرز میان نیاز و خواسته به مرور زمان تغییر می‌کند. برخی معالجات پزشکی که امروزه اختیاری به‌نظر می‌رسند، فردا ضروری می‌شوند. دستاوردهای تحصیلی که روزی روزگاری استثنائی حساب می‌شدند، مثلاً داشتن مدرک دانشگاهی، به مرور زمان به عصری لازم در زندگی تبدیل می‌شوند. چهار اقتصاددان در مطالعه‌ای که برای ادارهٔ ملی پژوهش اقتصادی انجام دادند، موفقیت کارزار «جنگ علیه فقر» رییس جمهور لیندون جانسون را ارزیابی کردند. آن‌ها دریافتند که اگر معیار قضاوت را نسخهٔ به‌روزشده‌ای از تعریف «فقر» بگیریم که جانسون از آن استفاده کرده بود، نرخ فقر در آمریکا از ۱۹.۵ درصد در سال ۱۹۶۳ به ۲.۳ درصد در سال ۲۰۱۷ کاهش یافته است. بااین حال، به گفتهٔ همین محققان، «انتظارات از حداقل استانداردهای زندگی تغییر یافته است». امروزه، استفاده از آن شبکه‌های تأمین اجتماعی که در کارزار «جنگ علیه فقر» ایجاد شدند (کوپن غذا، کمک‌هزینهٔ درمان و امثال آن) خودشان نشانهٔ فقر شده‌اند. در نتیجه، بیمهٔ شبکهٔ تأمین‌ی جدید و استوارتر (تحصیلات دانشگاهی پایهٔ ارگان، بیمهٔ درمان برای همه) به نظر برخی افراد، جزو ضرورت‌های تساوی طلبانه می‌آید.

برخی اندیشمندان سعی می‌کنند با طرح این پرسش که مسألهٔ جایی که فرد «به‌هنجار» یا «نوعی» ضروری است، چاهٔ سلیقه‌های گران‌قیمت را مهار کنند، ولی بعید نیست تعریفی مثل «جنگ باریک و تنگ‌نظرانه از «به‌هنجار» داشته‌باشد که در فضیات غیرمنصفانه بر قضاوت‌هایمان تأثیر بگذارد. «الیزابت اندرسون» فیلسوف در مقاله‌ای اثر گزار در سال ۱۹۹۹ با عنوان «نکتهٔ برابری چیست؟» روی یک ویژگی عجیب در قرارداد اجتماعی ما دست گذاشت: اگر از کارتان اخراج شوید مایزای بیمهٔ بی‌کاری نصیبتان می‌شود؛ در امرار معاش نمانید، ولی اگر از کارتان دست‌نکشید تا بچه‌ها شود خودتان باید مشکل درآمد از دست‌رفته‌تان را حل کنید. او می‌نویسد این تناقض نشان می‌دهد «میل به تولیدمثل، نمونهٔ دیگری از سلیقه‌های گران‌قیمت شمرده می‌شود» و می‌گوید این تناقض بازتابی از آن پیش‌فرض سکسیستی است که «خودپرستی و خودکفایی اتمیستی» را هنجار بشری می‌داند. واژهٔ «ضرورت» به ایدهٔ حداقل و نه بیش از آن دلالت می‌کند. در حقیقت، این واژه معیار سختی پیش پای ما می‌گذارد. روشن کردنش شاید مستلزم بازنگری در نحوهٔ عملکرد جامعه باشد.

شاید چون ایدهٔ ضرورت این قدر پر‌درس‌ر است، تعهدات تساوی طلبانهٔ ما بر بنیان اصلی متفاوت استوار شده‌اند: شانس. «پیکارد آرنسون» فیلسوف چنددههٔ قبل این ایده را توضیح داد: «هر کسی مردم از موهبت خوش‌شانسی برخوردارند و برخی به بدشانسی مبتلایند و وظیفهٔ جامعه (همهٔ ما دسته‌جمعی) این است که توزیع خوبی و بدی ناشی از این قرعهٔ آشفته را تغییر دهیم، همین قرعای که حیات بشر را چنان که افتد و دانی می‌سازد». اندرسون تعبیری برای این دورنما ساخته که بسیار رایج شده است: «تساوی طلبی شانس».

سیستمی که بر پایهٔ تساوی طلبی شانس بنا نهاده شود، به‌جای آن که از افراد بپرسد چه نیازی دارند تا آن را مبنای توزیع چیزها قرار دهد، سعی می‌کند توزیع بدقابلی را میان همه برابر کند. اگر در محله‌ای فقیر به دنیا آمده باشید یا اگر خانه‌تان در یک فاجعهٔ طبیعی غیرمترقبه نابود شود، تساوی طلبی شانس می‌گوید که سزاوار کمک هستید. اگر با تلف کردن پس‌اندازهایتان یا راه‌انداختن یک کسب‌وکار ناکام و امثالش گند بزنید، خودتان هستید و خودتان. استفاده‌های «زمین بازی مسطح» و «شبکهٔ تأمین اجتماعی» را مدیون تساوی طلبی شانس هستیم. اولی بدشانسی مادرزادی شما را برابر می‌کند و دومی بدشانسی را که در بزرگسالی بقیه‌مان را می‌گیرد.

ما آمریکایی‌ها موظفم دوازش مغایر با یکدیگر را کنار هم به‌رسمیت بشناسیم؛ فردگرایی و تساوی طلبی. تساوی طلبی شانس با حذف تفاوت‌های ناشی از بدقابلی اما پذیرش تفاوت‌هایی که خود افراد مسئول هستند، وعده می‌دهد که به ما کمک می‌کند تا در آن واحد هم فردگرا باشیم و هم تساوی طلب. اما همان‌طور که اندرسون و دیگران استدلال کرده‌اند، انجام چنین کاری دشوارتر از آن است که به‌نظر می‌رسد. اندرسون می‌نویسد که تساوی طلبی شانس، همان کسانی را که به یاریشان می‌شاید خوار هم می‌کند: چون آن‌ها را قربانیان بیچارهٔ شرایط و اوضاع می‌بیند، آن احترام برابر را که به‌عنوان شهروندان یک مردم‌سالاری سزاوارش هستند، از ایشان دریغ می‌کند. شاید به خاطر همین باشد که افرادی که بعید نیست از گسترش برنامه‌های کمک‌رسانی حکومتی سود ببرند، اغلب علیه این برنامه‌ها رأی می‌دهند.

مشکل دیگر که یک نظریه‌پرداز سیاسی به‌نام یاشا مونک در کتاب «عصر مسئولیت: شانس، انتخاب و دولت رفاه» آن را کاویده، این است که تمایز گذاشتن میان انتخاب و شانس دشوار است. اگر هر روز به‌جای رفتن سر کار در تختان بخوابید و اخراج شوید، آشکارا انتخاب‌های بدی داشته‌اید، ولی اگر در خانواده‌ای به دنیا بیایید که درآمدش کمی بالاتر از خط فقر است و بعد در دبیرستان ترک تحصیل کنید تا مشغول کاری شوید که راه به‌جایی نمی‌برد، چه می‌توان گفت؟ به‌احتمال قریب به یقین، به‌بدشانسی آورد‌اید و هم انتخاب‌های بدی داشته‌اید.

فرض کنید به‌جای رفتن به دانشگاه الیبتیان، در کارخانهٔ ماشین‌سازی که والدینتان کار می‌کنند مشغول شوید؛ سپس آن کارخانه تعطیل شود. تعطیلی کارخانه در اختیار شما نبوده است، ولی تصمیم به کار کردن در آن کارخانه به‌جای رفتن به دانشگاه است. اختیار شما بوده است. اگر مهارت‌های بیش‌تری کسب کرده بودید، احتمال استخدامتان بیش‌تر نمی‌شد؟ یا این که الزامات جهانی‌سازی که به تعطیلی کارخانه منجر شدند، فارغ از آموزش‌هایی که دیده‌اید، احتمال اشتغال شما را می‌کاهند؟ شاید شب‌های پیاپی بیدار بمانید و به این پرسش‌ها بیندیشید. بدون آن که به جواب مشخصی برسید. مونک می‌نویسد انتظار این که «یک دیوان سالاری دولتی واقعی، از آن جنس که در دنیای واقعی می‌بینیم، به این پرسش‌های فرضی پیچیده دربارهٔ میلیون‌ها شهروند پاسخ دهد» نابه‌جا و عبث است.

او می‌نویسد که تمایز میان انتخاب و شانس، نه از جنس حقیقت، که از جنس زاویه‌دید است. تبیین‌هایی که برای رفتار انسان ارائه شده‌اند، به‌طور سنتی در دو دسته قرار می‌گیرند: یک دسته بر آن نیروهایی تمرکز دارند که ما را پیش می‌برند و دستهٔ دوم تأکید می‌کند که ما تک‌به‌تک چگونه و تا چه حد می‌توانیم تصمیم بگیریم که در برابر آن نیروها مقاومت کنیم. همین پدیده را می‌توان در دو سوی بحث به‌اصطلاح ساختار–عاملیت دید. مونک می‌نویسد که در بخش غالب قرن بیستم، جرم‌شناسان از منظر ساختاری به جرم‌ها تکرر بسته‌اند: آن‌ها سیاستمداران را تشویق کرده‌اند که با کاستن فقر (علم ریشه‌ای جرم) به مبارزه با جرم بپردازند. ولی در اواخر آن قرن، مسیر جرم‌شناسان عوض شد: آن‌ها آزمون‌انگیزه‌های درمانی که مجرمان را آغاز کردند و پرسیدند که چگونه می‌توان خطا کاران بالقوه را که «عامل» کار خویشند از ارت‌کاب جرم منصرف کرد. جرم‌شناسان، به گفتهٔ مونک، دریافت‌ها و دیدگاه‌های سابق خود پیرامون فقر را رد نمی‌کردند، بلکه فقط از منطری متفاوت به جرم می‌نگریستند. منطری که به مژدار «عاملیت» می‌چرخید و بیشتر به درد افسران پلیس می‌خورد؛ همان افسرانی که نمی‌توانستند یک محله را از چنگال فقر درآورند اما می‌توانستند نحوهٔ گشت‌زنی خود در آن محله را تغییر دهند.

ادامه در صفحه ۶



ادامه از صفحه ۵

به نظر مونک، اکثر افراد با شهود خود درمی یابند که تمایز میان ساختار و عاملیت (مثل تمایز میان «ذاتی» و «اکتسابی») بخشی از واقعیت نیست، بلکه ابزاری است که در تبیین های نظری به کار می آید. ما می دانیم که هر تبیینی محدودیت دارد و فقط بخشی از داستان را می گوید. به گفته او، به همین دلیل است که این قدر درباره تساوی طلبی شانس و سیاستمدارانی که از این دریچه به دنیا می نگرند، دودل هستیم. محافظه کاران، به امید کوچک کردن اندازه دولت رفاه، در میزان کنترلی که مردم بر زندگیشان دارند اغراق می کنند و لیبرال ها، به امید گسترده کردن دولت رفاه، در ناتوانی ما اغراق می کنند، ولی هیچ یک از این دو موضع قانع کننده نیست. مونک می نویسد: «رای دهندگان از این نکته استقبال می کنند که بهره مندی برخی مدارس دولتی از بودجه بیشتر، تر، عمیقاً غیرمنصفانه است، اما وقتی به آن ها گفته می شود دانش آموزانی که در مدارس نتیجه بهتری می گیرند صرفاً خوش شانس هستند از پذیرش آن سر باز می زنند... و می فهمند که در جاذدن سطح زندگی مردم عادی به دگرگونی های ساختاری اقتصاد دنیا ربط دارد، اما وقتی به آن ها گفته می شود که انتخاب ها و تصمیم های تک تک افراد چندان نقشی در تعیین سرنوشت اقتصادیشان بازی نمی کند باورش برایشان سخت است.

خود ابراد گرفتن از تساوی طلبی هم ابراد دارد. عقل با دل می جنگد. همه این پیچیدگی ها هم نمی توانند آن قانون اخلاقی را که در باطن می پذیریم، از میان ببرند. هنگام مطالعه آثار والدرون، اندرسون، مونک و سایر اندیشمندان درباره تساوی طلبی، یاد ایامی افتادم که وقتی یازده یا دوازده ساله بودم شروع شد. والدینم طلاق گرفته بودند و به ندرت با هم حرف می زدند. ظرف سه سال به سه مدرسه راهنمایی رفتم، یکی بد، یکی متوسط و یکی خوب. مدرسه بد نزدیک خانه مادرم بود. آن جا در زیرزمین زندگی می کردیم، چون طبقه اصلی را اجاره داده بودیم. مدرسه خوب در یک محله ثروتمند حومه شهر بود. من با ادعای زندگی در آدرس خانه یک دوست خانوادگی که آپارتمان کوچکی بالای یک مغازه تجاری در کنار آن مدرسه داشت، به آن مدرسه رفتم. (به اصطلاح «قلب ثبت نام» که در سراسر کشور مرسوم است، به ویژه در جاهایی که مدرسه های ثروتمند و فقیر کنار یکدیگرند.)

تا مدتی با اتوبوس به آن آپارتمان می رفتم و مدتی وقت می گذراندم تا آخر شب شود. وقتی مشخص شد که این روند را نمی شود ادامه داد، مادرم تدبیر دیگری کرد. او با یک راننده تاکسی حرف زده و کارتش را گرفته بود. مادرم با او تماس گرفت و پرسید که آیا حاضر است در ازای یک مبلغ معین ماهانه، هر روز مرا از مدرسه بردارد و به خانه پدرم ببرد که با ماشین، فاصله کمی از مدرسه داشت؟ ساعت دو و نیم عصر در حومه مریلند، مسافر چندان به تورش نمی خورد، بنابراین پذیرفت.

ماجرای شروع شد: پیترو، همان راننده تاکسی، من را از یک نقطه کور بعد از زمین فوتبال، زیر درختان، سوار می کرد. او اهل غرب آفریقا بود و لهجه ای داشت که گاهی سخت می فهمیدم. درباره چه چیزهایی حرف می زدیم؟ شهر زادگاهش، دوست دخترش و کتاب هایی که می خواندم (عمدتاً آثار استفن کینگ) که با محبت گفت به آن ها علاقه دارد. در نهایت دو نفر از دوستانم، که پس از مدرسه سرویس دنبالشان می آمد، نقطه کور مرا کشف کردند و به من پیوستند. وقتی من و پیترو دور می شدیم، همه دست تکان می دادند.

یک روز که پیترو رسید، سراسیمه بود. گفت: «باید از یک راه فرعی بروم، باشه؟ به مامانت نگو.» برای دوستانم دست تکان نداد و به جای راست به چپ پیچید و نهایتاً به محله ای رسیدیم که ردیف هایی از خانه های کوچک و ژولیده داشت. در مسیر، پیترو برایم گفت که کسب و کار تاکسی دارها چگونه است. او مالک تاکسی اش نبود، بلکه آن را از یک شرکت تاکسی رانی با قرارداد اجاره به شرط تملیک گرفته بود. اگر مبلغ ماهانه اش را نمی داد، شرکت هم تاکسی را پس می گرفت. آن مبلغ خیلی زیاد بود. گفت: «من هی رانندگی می کنم و می کنم و می کنم. ولی نمی توانم آن پول را در بیاورم. نمی توانم!» روبه روی خانه پسرعمویش که ایستاد، هق هق می کرد. از صندلی عقب دیدم که وقتی دوباره سوار شد، گریان و تالان، پول نقدی که قرض گرفته بود را در دست داشت.

من بچه ناز پرورده ای نبودم. دشواری های اقتصادی را می شناختم. همان سال، مادرم چند بار نتوانسته بود قبض ها را سر وقت بدهد و برقمان قطع شده بود و در تاریکی دوش می گرفتیم و شام می خوردیم. مادرم نومییدی اش را پنهان کرده بود، اما پیترو نومییدی اش را با من در میان گذاشت. زندگی او شاید سریع تر از ما فرو می پاشید، تمام و کمال.

بیش از ده سال بعد، در اتفاقی به سبک رمان های دیکنز، پیترو که هنوز راننده تاکسی بود پدرم را در فرودگاه سوار کرد و کارتش را به او داد. بعد هم راننده او شد. همان سال، در سفری با پدرم و خانواده اش، پیترو من دوباره به هم رسیدیم که مایه مسرتان شد ولی مدت زیادی نگذشت که او از دنیا رفت. او به دیابت و فشار خون بالا مبتلا بود و بیمه درمانی نداشت. انگشت پایش عفونت کرده بود و برای معالجه اش زیاده از حد معطل کرد. عفونت به خونش راه پیدا کرد و جانش را با شوک عفونی از دست داد. بی عدالتی فقط یک مسأله ذهنی نیست. پیترو من دو آدم برابر روی یک سیاره بودیم. کجای این ماجرا پیچیده است؟

شکاف میان شهود و استدلال (یا میان خشم و پاسخ مقتضی به آن خشم) موضوع کتاب «برابری کاربردی: عدالت سازی در کشوری متفرق» به قلم رابرت سای است. سای، استاد حقوق دانشگاه امریکن، وزن زیادی برای این دریافت شهودی قائل می شود که ما با هم برابر هستیم، ولی در عین حال می نویسد که لاجرم «در یک مردم سالاری که مردمانش متنوعند، افراد درباره معنای برابری اختلاف نظر خواهند داشت.» او نتیجه می گیرد که حل فصل پرسش ها در باب برابری می تواند چنان دشوار و سردرگم کننده شود که شاید گاهی بهترین مسیر، آن باشد که این پرسش ها را کنار بگذاریم. یعنی می توان به روش هایی دیگر که چندان غامض نیستند، مقابل نابرابری، مقاومت و برابری را دنبال کرد.

سای که مشاور دعاوی قانون اساسی است، دقیقاً می داند که استدلال های مربوط به برابری در دادگاه ها چگونه پیش می روند. او می نویسد که جاذبه اخلاقی برابری غالباً اثر عکس می گذارد. علم برابری را که برمی داری، یعنی در جبهه عدالت ایستاده ای و لذا ناچار می شوی آن هایی را که مانع شده اند متهم کنی که نژادپرست، زن ستیز، نخبه گرا یا ظالمنند. او ماجرای پرونده شهر کلیرن تگزاس در برابر شرکت لیبینگ سنتر کلیرن را تعریف می کند که در سال ۱۹۸۵ در دیوان عالی ایالات متحده مطرح شد. یک شرکت خصوصی پیشنهاد داد که یک خانه دسته جمعی برای سیزده ساکن عقب مانده ذهنی در شهر کوچک کلیرن بسازد. قانونی محلی که می گفت برای راه اندازی مکانی برای افراد کم توان ذهنی باید مجوز گرفت، مانع آن پروژه شد. مقامات شهر که مخالف تأسیس آن مرکز بودند نگرانی های متعددی را مطرح کردند: حفظ «وقار»، محله، خطر ناک بودن آن خانه برای افراد سالخورده نزدیک آن جا و احتمال آن که قلدر بازی های بچه های دبیرستانی که مجاور آن جا بود همسایه های جدید را آزار بدهد. هواداران پروژه گفتند که منشاء آن قانون به نگاه های هوادار اصلاح نژادی در گذشته کشور برمی گردد. (در سال ۱۹۲۷ یک رای دیوان عالی اجازه داد که افراد معلول ذهنی برای حفظ و سلامت دولت عقیم شوند.)

هنگامی که این پرونده در دیوان عالی مطرح شد، استدلال ها علیه آن قانون محلی عمدتاً در قالب برابری مطرح می شدند. برخی افراد آن را به قانون آپارتاید تشبیه می کردند: آن ها می گفتند که این قانون هیچ فرقی با قوانینی ندارد که مانع ساخت یک بیمارستان برای افراد متعلق به یک دین یا قومیت خاص می شوند. دولت ریگان که حامی آن قانون بود استدلال کرد که چون معلولان، نیازها و توانایی های متمایزی دارند، رفتار متفاوت با آن ها لزوماً نشانه مقاصد منجر کننده و خفت آور نیست. زمینه برای یک بحث پر پیچ و خم تساوی طلبانه فراهم شده بود. پرسشی انتزاعی اما حاوی بار اخلاقی مطرح شده بود درباره جایگاه کم توانان ذهنی در جامعه ای که متعهد به برابری است. پاسخی هم که به این پرسش داده می شد، لاجرم تأثیری عینی و عملی بر میلیون ها فرد کم توان می گذاشت. آن بحث هم به نوبه خود به این اتهام گره خورده بود که مخالفان تأسیس آن مرکز، متعصبانی با ذهن های بسته اند؛ که این اتهام هم بی تردید بسیاری از شهروندان را به دفاع از ایشان وامی داشت. بعید بود که دادگاه بتواند به جمع بندی برسد که همه را متقاعد کند.

به گفته سای، قضات در نهایت تصمیم گرفتند که نگاه به مسأله طبق معیار برابری را کنار بگذارند. آن ها «قاعده عقل» را به کار بستند، یعنی پرسیدند که آیا نگرانی های شهروندان مبنای معقولی دارد یا نه؟ و نتیجه گرفتند که چنین نیست. با اتخاذ این رویکرد، دادگاه کلاً از این پرسش طفره رفت که آیا انگیزه شهروندان مخالف با تأسیس آن مرکز، تعصب است یا خیر. همچنین دادگاه این پرسش را که ماهیتاً منطبق با بحث والدرون بود کنار گذاشت که: معنای برخورد برابر با افراد کم توان ذهنی چیست؟ و در عین حال، به گفته سای، دادگاه کماتان توانست حکمی اساساً تساوی طلبانه بدهد که «اقدامات تبعیض آمیز بر اساس کلیشه های فرهنگی متروک را ممنوع کرد.»

در سایر آرای مربوط به بهبود کیفیت زندگی نیز دادگاه همین رویکرد را اتخاذ کرده است. در پرونده ایالات متحده در برابر ویرجینیا در سال ۱۹۹۶، یک دانش آموز دختر دبیرستانی از مؤسسه نظامی ویرجینیا (مشهور

به «آکادمی ارتش جنوب») که زنان رانمی پذیرفت شکایت کرد. چیزی نگذشت که استدلال هایی که در حمایت از آن دختر مطرح می شدند و قویاً بر برابری تکیه می کردند، به باتلاق این بحث کشیده شدند که معنای برخورد برابر مؤسسه با دانشجویان مرد و زن چیست؟ دادگاه به جای ورود به این بحث، حکم داد که هیچ مبنای عقلانی برای نهی رفتن زنان وجود ندارد.

به اعتقاد سای، این پرونده ها و بسیاری نمونه های دیگر نشان می دهند که روش کاربردی تر غالباً آن است که به جای اقتادن در میانه اقیانوس متلاطم بحث های تساوی طلبانه، برابری به طرق دیگر پی گرفته شود. معقول بودن، یا عقلانیت، یکی از آزمون هایی است که می تواند سیستم ها یا قانون های تساوی طلبانه را محک بزند. همچنین می توان پرسید که آیا منصفانه اند یا خیر، آیا پیامدهای خاصی دارند که ظالمانه باشند یا خیر و آیا همه نظرات و صداهای مربوط به ماجرا شنیده شده اند یا خیر. پاسخ دادن به این پرسش ها گاهی ساده نیست، اما ساده تر از یافتن اجماع درباره معنای «برابری» است. سای می گوید که وقتی «کانون تمرکز خشم اخلاقی را تغییر دهیم»، بیشتر پیشرفت می کنیم.

زبان و ادبیات بحث هم ممکن است رهنز باشند. از نابرابری که می هراسیم، ذهنمان فوراً سراغ متضادش می رود. سای توصیه می کند که به این میل و فشار ناخودآگاه توجه نکنیم. صدا البته که یک شعار شفاف و رضایت بخش از دستمان می رود، اما شاید به فهم اخلاقی عمومی نزدیک تر شویم. دیوید اشمیتز فیلسوف در کتاب «عناصر عدالت» که سال ۲۰۰۶ منتشر شد، علتش را توضیح می دهد. اشمیتز در آغاز از ما می خواهد به این فکر کنیم که چه چیزی باعث می شود یک محله جای مناسبی برای زندگی باشد: یک محله پر رونق لایذ باید مغازه خواروبار فروشی، آتش نشانی، کتابخانه و پارک بازی داشته باشد. به همین منوال، یک نظام عدالت مدار هم باید حاوی چند ساختار متفاوت باشد تا بتوان در آن زیست. ذهن به سادگی وسوسه می شود تا عدالت را یک چیز واحد بداند؛ مثلاً یک تک ساختمان مهیب، فرضاً دیوان عالی. ولی عدالت بیشتر از جنس مجموعه ای از ساختمان هاست که هریک کار کرد خاص خود را دارند.

اشمیتز می گوید که محله عدالت مداری، چهار سازه دارد: برابری، سزاواری، معامله به مثل، و نیاز. مادر موقعیت های مختلف برای حل انواع متفاوتی از مسأله ها سراغ این چهار سازه می رویم. شهروندان حق دارند که در پیشگاه قانون با هم برابر باشند. در مقابل، کارگران، بسته به دستاوردی که داشته اند باید دستمزدهای متفاوتی بگیرند. در رابطه ای که با والدینمان داریم، معامله به مثل را ترجیح می دهیم. وقتی هم که می خواهیم با فرزندانمان در دست تا کنیم، می پرسیم که نیازشان چیست. (مایکل و آنجل هم برای نوشتن وصیت نامه شان می توانند روی ضرورت بیش از مابقی مفاهیم تکیه کنند: یعنی به جای این که بپرسند بچه هایشان «سزاوار چه هستند؟» یا «اخیراً برایمان چه کرده اند؟»، می توانند بپرسند که: «بچه هایمان به چه نیاز دارند؟» هیچ یک از این اصول آن قدر گسترده نیست که در تمام موقعیت ها به کار بیاید. در حقیقت، این اصول اغلب با همدیگر اصطکاک پیدا می کنند. همچنین بعید نیست که از آن ها استفاده نادرست هم بشود. هیچ کس دوست ندارد از دواچش بر اساس حساب و کتاب شایستگی ها باشد. همچنین در محل کار اگر اصل معامله به مثل حکم فرما باشد، هیچ کاری پیش نمی رود.

پس در زندگی واقعیمان، در محله عدالت مدار پرسه می زنیم. یک مربی هرگز تیمش را صرفاً بر اساس اصول تساوی طلبانه اداره نمی کند. او برای پیروز شدن باید اغلب بهترین بازیکنانش را به میدان بفرستد. ولی هیچ سیستمی شایسته سالاری بی رحمانه و ضلّ هم ندارد. در یک تیم خوب و کار تیمی خوب، هر بازیکنی به کمک نیاز داشته باشد، باید آن را دریافت کند، بازیکنان بر اساس معامله به مثل همدیگر را یاری می کنند، به ازای دستاوردهایشان پاداش می گیرند، و برخوردی که با آن ها می شود به قدر کافی برابر است تا احساس کنند در یک دم و دستگاه مشترک و مشاع به هم گره خورده اند.

سرخوردگی ها و پیچیدگی های ناشی از تساوی طلبی، بازتابی از پیچیدگی پنهان در مفهوم برابری اند. این مفهوم چنان ساده و بدیهی به نظر می رسد که گویی کافی است بخواهیم ایجادش کنیم تا خودبه خود ایجاد شود. اما برای دستیابی به آن، باید اراده ای در کار باشد که فهم های متعدد امر خیر و درست را به رسمیت بشناسد و عطف به هر موقعیت دست به دامان یکی از آن ها شود؛ که این هم یعنی نوعی تساوی طلبی اخلاقی. حتی آرمان برابری هم فی نفسه کافی نیست. هیچ تک نسخه ای از امر خیر نیست که بر سایر نسخه ها برتری تام و تمام داشته باشد.

*** این مطلب را جاشوا راتمن، نویسنده نیویورکر نوشته و وبسایت ترجمان آن را با ترجمه محمد معماریان منتشر کرده است.**

تقابل شرق و غرب در مسیر مدرسه ما!

عباس یارانی - سقز

در ستایش صلح

بقیه از صفحه ۲

نکته بسیار جالب در خصوص این لحظه، مفهوم زبان است و جهان مشترکی که این دو جمله کوتاه ایجاد می‌کند و سرفصلی از یک تجربه مشترک بین آدم‌ها می‌شود که زبان آن را ممکن ساخته است. بچه‌ها اکنون می‌فهمند که باشو به جهان خودشان تعلق دارد و بی‌وقته سؤال می‌کنند: «آخه مدرسه رو چرا رها کردی؟ پدر مادرت کجان؟»

این بار باشو با آن سنگ به همه پرسش‌ها پاسخ می‌دهد که گویاترین پاسخ است: آن را به سمت سازه چوبی کوچکی که شبیه خانه است پرتاب می‌کند و خانه کوچک با صدایی جاندار و غلیظ و به‌شکل صحنه آهسته، ویران می‌شود و بر زمین می‌ریزد. این خلاصه جنگ است و خلاصه آن چه در خوزستان جنگ‌زده بر سر او، پدر، مادر، خواهر و مدرسه و همکلاسی‌هایش رفته است. خاک و آب و باد و آتش، همه در فیلم بیضایی، پوینده و حاضرند و این به‌خاطر تسلط بیضایی بر اساطیر و نمادها در تاریخ کهن ایران است. جالب آن که نابی در مقام زن و سپس مادر، آنگاه کودک است در مقابل آتش، باد، باران و حتی آب، آن هنگام که در باران به او می‌گوید: «مگه تو خانه نداری خانه‌خراپ؟!» یا در لحظه افتادن باشو به رودخانه که با تور او را از آب می‌گیرد و در آغوش می‌فشارد. به‌مرور باشو می‌شود همراه نابی، پسر بزرگ مادر. او با اشتیاق این بار به زبان فارسی و با لبخند به بچه‌ها می‌گوید: «نابی جان رفته اسم منو بنویسه مدرسه.»

قسمت (پدر) از سفری که در آن دستش را از دست داده می‌آید و در ورودی روستا توجهش هم به مترسکی که باشو ساخته (به‌عنوان مرد خانه) و هم به صدای فلوت او جلب می‌شود. باشو به قسمت آب می‌دهد و همان جا بذر محبت میان پدر و باشو کاشته می‌شود. لحظاتی بعد وقتی باشو می‌فهمد مردی در حال صحبت با نابی است از او می‌پرسد «این مرد کیه؟» و او می‌گوید پدر. باشو از پدر می‌پرسد: «تابه حال کجا بودی؟» قسمت می‌گوید: «دنبال تو می‌گشتم.»

باشو در آغوش پدر است که مادر صدای گراز را تشخیص می‌دهد که به زمین آن‌ها آمده است، مانند شرایط ایران و دشمنانی که در طول تاریخ به آن هجوم آورده‌اند. مادر عزم بیرون کردن مهاجم دارد و پدر و باشو در کنار هم گراز را از زمینشان بیرون می‌کنند.

باشو پنج سال در اوج سال‌های جنگ و نوجوانی عدنان غفراویان و هنر بی‌بدیل سوسن تسلیمی، توقیف و زمانی پخش شد که دوسال از پایان جنگ گذشته و به گفته جناب بیضایی، دیگر هیچ اثری از باشو در عدنان غفراویان باقی نمانده بود و هیچ کس نمی‌دانست که باشو، همان عدنان ۱۶ ساله اهوازی است. بانو تسلیمی نیز جلای وطن کرده بود.

بهرام بیضایی بدون نمایش زره‌پوش و تانک و چفیه و حتی یک فشنگ و بدون استفاده از کلیشه‌های مرسوم، نه‌تنها عمیق‌ترین اثر در خصوص جنگ را بر پرده نقره‌ای روایت کرد، بلکه عالی‌ترین اثر ملی بومی این سرزمین را در ستایش صلح و برای همه آیندگان ساخت. به‌راستی بهرام بیضایی چه کیمیاگری است!

شکستن خط بارلو (خط دفاعی مستحکم اسرائیل) و دفاع جانانه پدافند نیروی هوایی سوریه که با کمک موشک‌های سام ساخت شوروی، روزانه چندین فروند هواپیمای پیشرفته دشمن (واژه‌ای که در اخبار رادیو ایران به جای اسرائیل به کار می‌رفت) و همین‌طور مراحل پایانی جنگ ویتنام، شکست آمریکا و فرار نگو دین تایم، پادشاه ویتنام جنوبی و سقوط سایگون، عاملی بود که روزها و ساعت‌ها پای گیرنده رادیو بنشینیم و گوش برنداریم.

از کنکور و آزمون دانشگاه‌ها همین قدر و نه بیش‌تر می‌دانستیم که سوالات تستی و چهار جوابی است؛ نه معلمی در کار بود و نه کلاس تقویتی و آزمایش و آموزش خاص. کتاب‌های قطور و بسیار پر حجم «شیمی میروانی»، «جبر مهندس» و «فیزیک بازرگان» که هر کدام حاوی هزاران مسأله و نکته بدون جواب بودند و هر کدام با قیمت‌های نامتعارف و گزاف چهار تومان و پنج تومان معامله می‌شد، تنها ابزار کارآمد و در دسترس قاطبه دانش‌آموزان سال پایانی دبیرستان در رشته ریاضی و تجربی برای شکستن شاخ غول کنکور در سرتاسر کشور بود.

صنعت توریسم در آن روزگار پر رونق و درآمدزا و هر شهر و دیار این کشور، روزانه شاهد ده‌ها و صدها جهانگرد از ملل مختلف و قوم و نژادهای گوناگون بود.

به‌یاد دارم که در سال ۱۳۵۲ طی مسابقه رالی اتوموبیل‌رانی، ده‌ها ماشین ساخت شرکت سیتروئن فرانسه با بدنه سبک فایبرگلاس و هر کدام با دو سرنشین از شهرمان می‌گذشت و آقای امین صادقیه، رئیس دبیرستان مهرگان که به زبان فرانسه تسلط کامل داشت مأموریت پیدا کرد که آن‌ها را استقبال و راهنمایی کند. توریسم و جهانگردی و زبان همان مقوله‌ای است که داستان ما بدان مربوط می‌شود.

آن روز هم مثل روزهای دیگر زنگ تعطیلی مدرسه به‌صدا در آمد و دانش‌آموزان راهی منزل شدند. دسته هفت نفره نخاله‌ما که به‌طور اتفاقی مسیرمان از خیابان پهلوی می‌گذشت متوجه جمعیتی شلیم که دسته‌ای جهانگرد موبور را احاطه کرده بودند و یکی از آن‌ها با زبان ایما و اشاره مشغول سر و کله زدن با نوجوانی از میان جمع بود.

مشاهده این صحنه مارا ترغیب کرد که حلقه محاصره را شکافته و خود را به میانه میدان برسانیم و عبدالله که از هر حیث یک سر و گردن از ما بالاتر بود، رشته کلام را به‌دست گیرد و با ذکر جمله «ولکام تو مای سیتی، ور آر یو فرام؟» [به شهر من خوش آمدید، اهل کجایی؟] سر صحبت را باز کند و بدین ترتیب گروه زهرتی ما نخله‌ای از گفتگوی تمدن‌ها را که به غلط مبدع آن را خاتمی می‌نامند، آغاز کند.

گفتمان با زبان انگلیسی دست و پا شکسته ادامه داشت و هر کدام از ما نیز قاشقی در این دیگ می‌زدیم و خودی نشان می‌دادیم و از این که ناظران بی‌کار، ما را به‌دیده تحسین نگاه می‌کردند گل از گلان می‌شکفت و نیشمان تا بناگوش باز بود که در یک آن سر و کله سروان کلهر پیدا شد.

سروان کلهر که افسری بالابند و قوی و تنومند و خوش‌هیکل و خوش‌قیافه از اهالی کرمانشاه بود، سمت سرکلانتر شهربانی را داشت و به‌تنهایی جاهل‌های محل و لات‌ها و چاقوکش‌ها را حریف بود و دست بزن داشت و شایعات بسیار پشت‌سر که راست و دروغ آن را الله اعلم.

سروان به تانی و با ملایمت جمعیت حاضر را با دست کنار زد و آرام‌آرام خود را به پشت‌سر عبدالله که گرم سخن و در آن لحظه از دور و بر خود و از همه خلق عالم بی‌خبر بود رساند و پس از مذاقه‌ای چند و با طمأنینه و آرامش کامل، پای راست خود را با یک زاویه ۱۲۰ درجه عقب برده و در یک برگشت ناگهانی، بالاتر از سرعت صوت با نوک پوتین واکس‌خورده خود، چنان ضربتی به نشیمنگاه عبدالله وارد کرد که بیچاره نیم‌متر به هوا پرید و هم‌زمان بقیه افراد را نیز از یک چک‌آبدار بی‌نصیب گذاشت.

بیچاره عبدالله با قیافه‌ای شبیه مادرمرده‌ها و به سفیدی گچ، بدون این که حرفی بزند و بدون خداحافظی راهش را کشید و رفت، توریست‌ها نیز متعجب و هراسان، فلنگ را بستند و ما هم مانند لشکر شکست‌خورده هر کدام به سمتی دویدیم و بدین ترتیب اولین مرحله گفتگوی تمدن‌ها با محوریت نمایندگان مشرق زمین که یکی از آن‌ها بنده گردن شکسته بودم و هیأت توریست‌های اعزامی از مغرب زمین، با شکست مواجه شد.

سال ۵۳-۱۳۵۲ که کلاس ششم ریاضی بودیم (کلاس دوازده) همچین بفهمی نفهمی باد به کله‌مان افتاده بود و احساس می‌کردیم چیزی شده‌ایم. تحصیلات سیکل دوم ریاضی در دبیرستان سعدی و ادبی و طبیعی یا به‌قول ما رشته‌های گل و بلبل و جگر و دل، به‌ترتیب در دبیرستان‌های مهرگان و شاهپور دایر بود و بچه‌های ریاضی از آن جایی که امکان ادامه تحصیل در رشته‌های متعدد دانشگاهی برایشان فراهم بود خودشان را یک سر و گردن بالاتر می‌دیدند. گرچه تا آن زمان شاید تعداد دانشجویان همشهری دانشگاه‌های صنعتی کشور از تعداد انگشتان یک دست کمتر بود اما از آن‌جا که جمعیت دانش‌آموزان کلاس ما همواره بین دودعد ۱۴ و ۱۶ در نوسان بود برای بچه‌های درس‌خوان امکان قبولی در کنکور قریب به یقین می‌شد.

تدریس بیش‌تر درس‌های ریاضی ما با آقای «خ» بود و از شناسن من، معلم عزیز کلاس ششم دبستانم تدریس زبان انگلیسی را به‌عهده داشت. در ردیف اول کلاس من بودم و حمید و ابراهیم و عبدالله و انور و جواد و حامد که در حال حاضر سه‌نفرشان در قید حیات نیستند و سه نفر دیگر هر کدام در کشوری آن طرف آب‌ها ساکنند که دیگر هیچ‌گاه دیداری دست‌نداد و برای همیشه همان‌جا ماندند.

سال ۵۳-۱۳۵۲، سالی بود که در ترانه‌های فرهنگ «ز ابر سیاه خون می‌چکید» و در کلام آهنگین استاد شجریان و اشعار سایه «یکی ز شب‌گرفتگان چراغ بر نمی‌کرد»، در اشعار اخوان همه‌روزها زمستان بود و کسی سلام دیگری را پاسخ نمی‌گفت. سال، سال اوج شکوه حزب رستاخیز شاه یا به‌قول او حزب رستاخیز ملت ایران بود، می‌گفتند هر کسی عضو این حزب نباشد باید از ایران برود. سال دادگاه و اعدام گل‌سرخ بود و به‌تیر بستن به بهانه فرار هشت جوان نخبه تحصیل‌کرده که در جنگل سیاهکل قصد راه‌اندازی قیام مسلحانه دهقانی را داشتند.

آقای خ که حرف «ه» را در گلو می‌خورد و شاه را را شا تلفظ می‌کرد، در تدریس و تفهیم ریاضی، استاد به‌تمام معنی بود، گو این که در سال‌های پایانی خدمت، دل و دماغ

نداشت و بیش‌تر وقت کلاس به «از هر دری سخنی» اختصاص داشت و از خربت ما همین بس که گاه‌گاهی که آقای خ با اشاره انگشت و تکیه کلام «شای کره‌خ» هر کدام از ما را پای تخته می‌خواند، نه‌تنها به دل نمی‌گرفتیم بلکه علاوه بر انبساط خاطر بادی به غیغ انداخته و خرم و خوشحال اطاعت امر می‌کردیم و بقیه در دل غش و ریسه می‌رفتند و گاه کلاس چون بمب منفجر می‌شد. دل‌مان خوش بود که منظور سرسته ایشان از ادای این کلمه، مقام سلطنت است و ایشان به‌عمد شاه را شا تلفظ می‌کنند.

در آن زمان هیمنه و سیطره ساواک آن قدر گسترده بود که امکان داشت افراد یک خانواده در خلوت خویش هم ابا کنند و سخن دل‌بر زبان نیاورند و در چنین وضعیتی، اوج تهور و انقلابی‌گری ما باز کردن بیش از اندازه شیر قطره‌چکان بخاری حلبی نفت‌سوز کلاس بود که باعث شد قاب عکس تمثال همایونی بسوزد و پای مأموران ساواک به مدرسه باز شود و اگر تجربه و کیاست رئیس فرزانه دبیرستان که خود زمانی بالاچار ریاست حزب رستاخیز ملت ایران را عهده‌دار بود، به کار نمی‌آمد و دست به‌سر نمی‌شدند، ای بسا قضیه بیخ پیدا می‌کرد و جامعه علمی کشور از خدمات شایان وجود نازنین ما بی‌بهره و دچار خسران می‌شد.

علی‌رغم این که سال تحصیلی، سال سرنوشت‌ساز کنکور بود و ما با چنین ساز و کار می‌بایست با دانش‌آموختگان پایتخت‌نشین دبیرستان‌های ملی البرز و هدف که تحت‌نظر استادان عالی کشور اداره می‌شدند رقابت کنیم، حماقت زائدالوصف باعث می‌شد که بیش‌تر وقت خود را صرف مهمل‌بافی و بحث و فحص بیپه‌وده و حتی شب‌نشینی‌های تا اول صبح کنیم و از درس و کتاب غافل شویم. علاوه بر این وقوع حوادثی مانند جنگ رمضان و خبرهای لحظه‌به‌لحظه آن که با عبور موفقیت‌آمیز لشکر بیستم مصر تحت فرماندهی انور سادات و



امروز در تاریخ

درگذشت مؤلف «تاریخ طبری»

۱۶ فوریه ۹۳۳ میلادی، روزی است که ابو جعفر محمد جریر طبری تاریخ نگار شہیر ایران و مؤلف تاریخ «اخبار الرسل والملوک» از این دنیا رفت. اثر مهم او که در ۱۶ جلد انتشار یافت، به «تاریخ طبری» معروف است. محمد جریر از مردم طبرستان بود که علاوه بر تاریخ بسیار مفصل خود، چند تألیف و تفسیر دیگر هم دارد. در آن زمان، بیشتر نویسندگان ایرانی کتاب‌ها را به عربی می‌نوشتند تا در سراسر جهان اسلامی انتشار یابد و خوانده شود. بنابر این، محمد جریر هم تألیف خود «اخبار الرسل والملوک» و «الأمم والملوک» را به عربی نوشت که به دستور منصور سامانی، وزیر وی ابوعلی محمد بلعمی آن را به پارسی برگرداند که نثری روان، ساده و دلنشین است.

اعدام سر هنگ یو لادین

روزنامه‌های تهران ۲۷ بهمن ماه ۱۳۰۶، خبر از اعلام سرهنگ محمود پولادین را داده و نوشته بودند که وی مغز اصلی طرح توطئه برای قتل رضاشاه بود. سرهنگ پولادین سحرگاه ۲۴ بهمن ماه در پادگان باغ شاه (پادگان حر) تیرباران شده بود. روزنامه‌های تهران جزئیات توطئه را فاش نکرده بودند و تنها نوشته بودند که طرح توطئه بلافاصله پس از تغییر سلطنت [بر تخت سلطنت نشستن رضاشاه] آغاز شده بود و پلیس ۱۸ ساعت تمام توطئه‌گران را زیر نظر داشت و پس از به دست آوردن اسناد «قاضی پسند» و اندک بحث و ساز و آراء، به دسترس دستگام شان کرد.

قطع روابط ایران و آمریکابه دستور رضاشاه

رضاشاه پهلوی پس از دریافت گزارش رئیس هیأت دیپلماتیک ایران در واشنگتن، ۲۷ بهمن ۱۳۱۴، دستور داد که روابط ایران با ایالات متحده آمریکا قطع شود. غفار جلال علاء رئیس نمایندگی ایران در آمریکا گزارش کرده بود که پلیس شهر واشنگتن اتومبیل وی را متوقف و باین که خود را دیپلمات و دارای مصونیت معرفی کرده بود به او ورقه جریمه داد و بعد از امتناع وی از پذیرفتن جریمه، ساعاتی او را بازداشت کرد. وزارت امور خارجه ایران گزارش غفار جلال علاء را عیناً برای رضاشاه ارسال کرد و وی این عمل را بی احترامی نسبت به کشور ایران تلقی کرد و دستور قطع روابط و احضار کارکنان سفارت تهران در واشنگتن و اخراج هیأت دیپلماتیک آمریکا از تهران را داد. روابط ایران و آمریکا پس از این رویداد مدت ها قطع بود.

www.iranianshistoryonthisday.com

قاب امروز



زندگی پیرزن ۷۹ ساله در سرمای منفی ۴۰ درجه سیبری / عکس از: مهر

سورایہ

آن شد که من از عشق تو شب‌های دراز

بامہ گلہ کر دمی، و با یروین راز

جستم ز تو چون کبوتر از چنگل، باز

رفتم نه چنان که دیگرم بینی باز

انوری ایپوردی

رگان

پیروزی آن نیست که هرگز زمین نخوری، آن است که بعد از هر زمین خوردن، برخیزی.

هرگاه کسی که نیکی می‌کند با نتیجه آن خود را مشغول ن سازد، آن وقت احساس غضب و خند دهنده او در قلب او خاموش می‌شود.

به دا

جدول شرح در متن

[illegible]

سودو کو

	3				9			6
		6	8		1	5		9
	4				6	8	3	
1							7	
4								3
	6							5
	1	8	4				5	
3		5	6		8	2		
6			2				1	

၈	၃	၆	၁	၇	၄	၃	၅	၂
၃	၅	၂	၈	၃	၆	၁	၇	၄
၁	၇	၄	၃	၅	၂	၈	၃	၆
၆	၈	၃	၄	၂	၁	၇	၃	၅
၇	၁	၃	၆	၈	၅	၄	၂	၃
၄	၂	၅	၃	၃	၇	၆	၈	၁
၅	၆	၈	၇	၄	၃	၂	၁	၃
၃	၃	၁	၂	၆	၈	၅	၄	၇
၂	၄	၇	၅	၁	၃	၃	၆	၈

حل ۲۹۵۲

چهل سال پیش در همین روز

تمامی مطالب از روزنامه اطلاعات روز دوشنبه ۲۷ بهمن ماه ۱۳۵۹
(برابر با ۱۰ ربیع الثانی ۱۴۰۱، ۱۶ فوریه ۱۹۸۱) نقل شده است.

**امام: اگر ۱۰ سال محاصرۀ اقتصادی بشویم
شخصت خودمان را پیدامی کنیم**

پیش از ظهر دیروز مهندس سادات کفیل وزارت نفت به همراه معاونین وزارت نفت، مدیران شرکت ملی نفت ایران، مدیران شرکت گاز ملی ایران، مدیران شرکت ملی صنایع پتروشیمی، مدیران شرکت فلات قاره ایران و شرکت ملی نفتکش ایران به حضور امام خمینی رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران رسیدند. در این دیدار مسئولان صنایع نفت گزارش‌هایی پیرامون صنعت نفت به استحضار امام اتم رساندند و امید منتفعان نیز در این دیدار رهنمودهای لازم ارائه فرمودند. امام در این دیدار گفتند: ... آنها می‌خواهند که اصلش همه مغزهایی که در ایران هست وایسته باشد. یعنی خود اطباء هم شخصیت خودشان را گم کنند و به جای اینکه خودشان شخصیت داشته باشند، احاله کنند یک چیزهایی را به خارج. خوف اینکه ما نمی‌توانیم شما بیدارید که در این جنگ تحمیلی که پیش آمد و محاصره اقتصادی ما شدیم، خود ایرانی‌ها، خود ارتشی‌هاین قطعات را درست کردند. اگر قبل از این بود یکی از آن قطعات را نمی‌توانستند درست کنند. از باب اینکه شخصیتشان را گم کرده بودند. می‌گفتند باید متخصص بیایم. که بعد از آن واقع بشود شخصیت خودمان را بیداریم که سال ۱۵ واقع بشود شخصیت خودمان را بیدار کنیم، یعنی همه مغزهایی که را کذب بودند در آنوقت نمی‌توانستند فعالیت بکنند، به فعالیت می‌افتند...

ای عراقی از جبهه میدان تیر آبادان عقب نشستند

بر اثر اجرای آتش شدید توپخانه نیروهای
روزمند اسلام پریشب و صبح دیروز ۳ سنگر
نیمپاره‌انداز ۷ سنگر گروهی و انفرادی ۴ سنگر
تیربار ضد هوایی و کالیبر ۷۵ یک لودر و یک دستگاه
خودروی کفار بعث عراق در میدان تیر و جاده آبادان
ماشهر منهدم شد و تعدادی از مهاجمین عراقی به
هلاکت رسیدند. بنابر گزارش خبرنگاران از خطوط
مقدم جبهه‌های آبادان و خونین شهر پریشب و دیروز
مبادله آتش شدید توپخانه میان رزمندگان اسلام و
مز دوران بعثی عراق در طول این جبهه‌ها جریان داشت
و طرفین با استفاده از سلاح‌های سنگین و نیمه‌سنگین
مواضع یکدیگر را هدف قرار می‌دادند. یکی از دیدبانان
خط مقدم یکی از جبهه‌های آبادان دیروز در گفتگویی
ظاهراً داشت: در شب نفل و انتقالی از عقب‌نشینی
تاکتیکی تانک‌های ارتش متجاوز عراق از میدان تیر به
سمت حاشیه جاده آبادان - ماشهر - مشاهده شد.

بحه حداکثر حقوق باز نشستگی تصویب شد

مجلس شورای اسلامی پس از یک هفته تعطیلی دیروز جلسه علنی داشت. در این جلسه که برپاست حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی تشکیل شده بود، مهندس مهدی بازرگان ضمن نطق قبل از دستور از آقایان رئیس جمهور، نخست‌وزیر و رئیس دیوان عالی کشور تقاضا کرد که با رعایت اصول قانون اساسی وظایف محوله را انجام دهند. همچنین در جلسه دیروز لایحه مربوط به حداکثر حقوق بازنشستگی از تصویب گذشت و نیز لایحه مربوط به اساسنامه کمیته ملی المپیک برای بررسی و اخذ تصمیم به کمیسیون نخست‌وزیری ارجاع شد. فواد کرمی رئیس کمیسیون اقتصادی و اداری به سئوالات نمایندگان در رابطه با لایحه تعیین حداکثر حقوق بازنشستگی پاسخ گفت و آنگاه مهندس کتیرائی سرپرست سازمان امور اداری و استخدامی کشور توضیحاتی در این مورد بیان داشت. مهندس کتیرائی در قسمتی از بیانات خود اظهار داشت: یکی از ابراداتی که به ما گرفته شده است این است که پولی که یک بازنشسته می‌گیرد، پولی است که در مدت ۳۰ سال به صندوق بازنشستگی به عنوان کسور بازنشستگی پرداخته است و نباید که این پرداخت‌ها را ندیده گرفت و بوی با اشاره به وضع برخی از صندوق‌های بازنشستگی در سازمان‌های مختلف و ادارات دولتی افزود: اکثر صندوق‌های بازنشستگی به علت عدم پرداخت سهم دولت خود تقاضا می‌کنند. به هر حال تصویب این لایحه منی به تعدیل حقوق‌ها و اولاً شامل همه کارمندان و کارگران می‌شود و کلی اکثر مربوط به حقوق‌های بالا است. در مورد چگونگی وضع بازنشستگی نیروهای مسلح اظهار داشت که این لایحه شامل مسئولان نیستی در این عرصه معتقدیم که نیروهای مسلح مثل سایر افرادی که در ریز چتر دولت قرار دارند از یک مقررات خاص برخوردار باشند.